

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Conflict Between the Judge's Knowledge and Other Means of Proof (Testimony, Oath, Confession, and Presumption)

Fatemeh Zeinali¹, Faezeh Moqtadaei*², Younes Vahedyarijan²

1. PhD Student, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

2. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

* Corresponding Author's Email: Faezehmoghtadaee@yahoo.com

ABSTRACT

The primary research question is: in the event of a conflict between the judge's knowledge and other means of proof, what are the criteria for precedence and preference, and how can a logical and fair balance be established between them? Furthermore, the question arises whether the judge's knowledge can independently serve as the basis for issuing a verdict, or if it must always be considered alongside other evidence. The objective of this research is to analyze the status of the judge's knowledge within the Iranian legal system and to determine its boundaries and limitations in opposition to traditional means of proof. This study seeks to provide a clear framework to assist judges and legal scholars in making reasoned and just decisions when encountering such conflicts. Additionally, a secondary objective of this research is to examine practical solutions, such as the utilization of expert opinions and the interpretation of evidence, to minimize conflicts and increase precision in the administration of justice. The research methodology employed in this study is descriptive-analytical. Necessary data were collected through a review of library resources, including laws, regulations, jurisprudential and legal texts, scientific articles, and judicial precedents. Subsequently, by analyzing these data, the status of the judge's knowledge in confrontation with other evidence was examined, and proposed solutions were presented. Research findings indicate that while the judge's knowledge holds a unique position in the Iranian legal system, this status is not absolute. To accept the judge's knowledge as independent evidence, conditions such as certainty, being documented (evidence-based), and being reason-based must be met. In cases where the judge's knowledge does not reach the level of absolute certainty, other evidence, such as testimony (bayyinah) and confession, takes precedence. Furthermore, utilizing tools such as expert opinions can assist in strengthening the judge's knowledge and reducing conflicts. Ultimately, this research emphasizes the necessity of creating a balance between the judge's knowledge and other evidence to prevent the imposition of the judge's personal opinion on the one hand, and to enable the discovery of the truth in complex cases on the other.

Keywords: *Means of Proof, Judge's Knowledge, Confession, Oath, Presumption.*

How to cite: Zeinali, F., Moqtadaei, F., & Vahedyarijan, Y. (2023). Conflict Between the Judge's Knowledge and Other Means of Proof (Testimony, Oath, Confession, and Presumption). *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 1(2), 242-267.



تاریخ ارسال: ۱ آبان ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۷ اسفند ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۵ اسفند ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: ۲۸ اسفند ۱۴۰۲

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

تعارض علم قاضی با سایر ادله اثبات دعوی (بینه، سوگند، اقرار و اماره)

فاطمه زینلی^۱، فائزه مقتدایی^{۲*}، یونس واحدیاريجان^۲

۱. دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Faezehmoghtadaee@yahoo.com

چکیده

سؤال اصلی تحقیق این است که در صورت تعارض علم قاضی با سایر ادله اثبات، معیارهای تقدم و ترجیح کدام‌اند و چگونه می‌توان میان این دو، تعادل منطقی و عادلانه‌ای برقرار کرد؟ همچنین، این پرسش مطرح است که آیا علم قاضی می‌تواند به تنهایی مبنای صدور حکم قرار گیرد یا باید همواره در کنار ادله دیگر مورد توجه باشد؟ هدف این پژوهش، تحلیل جایگاه علم قاضی در نظام حقوقی ایران و تعیین حدود و ثغور آن در تقابل با ادله سنتی اثبات دعوا است. این پژوهش در پی آن است تا با ارائه چارچوبی روشن، به قضات و حقوقدانان کمک کند تا در مواجهه با چنین تعارضاتی، تصمیم‌هایی مستدل و عادلانه بگیرند. همچنین، هدف فرعی این تحقیق، بررسی راهکارهای عملی مانند استفاده از کارشناسی و تفسیر ادله برای کاهش تعارضات و افزایش دقت در احقاق حق است. روش تحقیق در این مطالعه، توصیفی-تحلیلی است. با مرور منابع کتابخانه‌ای شامل قوانین، مقررات، کتب فقهی و حقوقی، مقالات علمی و آرای قضایی، داده‌های لازم گردآوری شده‌اند. سپس، با تحلیل این داده‌ها، جایگاه علم قاضی در تقابل با سایر ادله مورد بررسی قرار گرفته و راهکارهای پیشنهادی ارائه شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که علم قاضی در نظام حقوقی ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، اما این جایگاه مطلق نیست. برای پذیرش علم قاضی به عنوان دلیل مستقل، باید به شرایطی همچون قطعیت، مستندبودن و قابلیت استدلال توجه شود. در مواردی که علم قاضی به حد یقین نرسیده باشد، ادله دیگر مانند بینه و اقرار ارجحیت دارند. همچنین، استفاده از ابزارهایی مانند کارشناسی می‌تواند به تقویت علم قاضی و کاهش تعارضات کمک کند. در نهایت، این پژوهش بر ضرورت ایجاد تعادل میان علم قاضی و ادله دیگر تأکید می‌کند تا از یک سو، از تحمیل نظر شخصی قاضی جلوگیری شود و از سوی دیگر، امکان کشف حقیقت در پرونده‌های پیچیده فراهم آید.

کلیدواژگان: ادله اثبات، علم قاضی، اقرار، سوگند، اقرار.

نحوه استناددهی: زینلی، فاطمه، مقتدایی، فائزه، و واحدیاريجان، یونس. (۱۴۰۲). تعارض علم قاضی با سایر ادله اثبات دعوی (بینه، سوگند، اقرار و اماره). دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی،

(۲)، ۲۴۳-۲۶۷.

مقدمه

در نظام قضایی ایران، ادله اثبات دعوا همواره نقش محوری در کشف حقیقت و تحقق عدالت ایفا کرده‌اند. اقرار، بینه و قسم به عنوان ادله سنتی، بر پایه متون فقهی و قوانین مدون، سال‌ها مبنای اصلی تصمیم‌گیری قضایی بوده‌اند. با این حال، در کنار این ادله، «علم قاضی» به عنوان عاملی مؤثر در فرآیند دادرسی مطرح شده است؛ عاملی که گاه در تقابل یا تعامل با سایر ادله قرار می‌گیرد و پرسش‌های بنیادینی را در عرصه حقوقی برمی‌انگیزد. آیا علم شخصی قاضی می‌تواند بر شهادت شهود یا سوگند متداعیان برتری یابد؟ چگونه می‌توان میان وجدان بیدار قاضی و نص صریح قانون آشتی برقرار کرد؟

این مسئله تنها یک بحث نظری نیست، بلکه در محاکم قضایی به صورت عینی و ملموس ظهور می‌یابد. گاهی قاضی با استناد به علم خود، شهادتی را که مطابق شرایط قانونی است، رد می‌کند یا اقرار را بی‌اثر می‌شمارد. اینجاست که تعارض میان سنت و اجتهاد، نص و واقعیت، و قاعده و انعطاف، به چالشی جدی تبدیل می‌شود. از سویی، پایبندی به ادله کلاسیک، ضمانت اجرای پیش‌بینی‌پذیری و عینیت در دادرسی را فراهم می‌کند؛ از سوی دیگر، علم قاضی امکان انطباق بیشتر با شرایط خاص پرونده و اجتناب از نتایج غیرمنصفانه را ممکن می‌سازد.

در نظام قضایی اسلام، ادله اثبات دعوا مبتنی بر متون فقهی، چارچوبی مشخص و غالباً انعطاف‌ناپذیر برای احقاق حق و دفع باطل تعیین کرده‌اند. «بینه»، «قسم» و «اقرار» به عنوان ادله‌ای که ریشه در کتاب، سنت و اجماع دارند، برای قرن‌ها ستون اصلی دادرسی عادلانه محسوب شده و قاضی مکلف بود صرفاً بر اساس این دلایل و طبق شرایط دقیق آنها حکم صادر کند. این نگاه مبتنی بر «نص»، وسیله‌ای برای جلوگیری از خودسری و تضمین عینیت و یکسان‌سازی در قضاوت بود. با این حال، در بطن همین متون فقهی، قاعده‌ای به نام «علم قاضی» نیز وجود داشته که مانند

جریانی زیرزمینی، همواره امکان ظهور یافته است. فقهایی مانند شیخ طوسی در «خلاف» و محقق حلی در «شرایع الاسلام» به گونه‌ای از «علم» قاضی اشاره کرده‌اند که می‌تواند مبنای قضاوت قرار گیرد، حتی اگر با ادله دیگر در تعارض باشد. این مسئله به‌ویژه در مواردی که ادله ظاهری به نتیجه‌ای غیرعادلانه می‌رسیدند، اهمیت مضاعف می‌یافت. از منظر فقهی، پرسش اصلی این بود: آیا علم قاضی، به عنوان یک دلیل مستقل و حجت شرعی شناخته می‌شود یا تنها در فرآیند «تردید» در ادله دیگر و «اجتهاد در استنباط» نقش ایفا می‌کند؟

در حقوق موضوعه ایران، این تعارض فقهی به عرصه قانون نیز راه یافته و ابعاد پیچیده‌تری پیدا کرده است. ماده ۲۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با صراحت بیان می‌دارد: «علم قاضی مبنای حکم است...». این ماده، قاضی را مجاز می‌سازد تا بر اساس «علم» خود، حتی ادله‌ای مانند اقرار یا شهادت را که مشروط به شرایط شکلی خاص هستند، کنار بگذارد. این اختیار، هرچند در جهت جلوگیری از صدور احکام غیرمنطقی و عادلانه طراحی شده، اما در عمل، به میدانی برای تقابل دو پارادایم حقوقی تبدیل شده است: از یک سو، پارادایم «دلیل‌محوری» که بر پایه قوانین مکتوب، شفافیت، و پیش‌بینی‌پذیری استوار است و از سوی دیگر، پارادایم «قاضی‌محوری» که بر وجدان، اطمینان درونی و انعطاف‌پذیری قضایی تأکید دارد. این تعارض تنها یک بحث آکادمیک نیست؛ در دادگاه‌ها، هنگامی که قاضی با استناد به علم شخصی خود، شهادت دو شاهد عادل را (که مطابق شرط «بینه» کامل است) رد می‌کند، یا اقرار متهم را تحت تأثیر اکراه می‌داند، در واقع در حال اجرای یک تفسیر حقوقی-فقهی است که می‌تواند سرنوشت افراد را تغییر دهد. بنابراین، واکاوی این موضوع نیازمند بررسی دقیق مبانی فقهی علم قاضی، تحلیل مواد قانونی مرتبط، و مطالعه آراء محاکم برای یافتن معیاری متعادل است؛ معیاری که از یک طرف، از «ذهنی‌گرایی مطلق» قاضی جلوگیری کند و از طرف

از باب «تراجیح» مورد پذیرش قرار گرفته است؛ بنابراین، از آنجا که ادله مذکور ممکن است در مواردی قطع آور و در جای دیگر ظن آور باشند، لذا با عنایت به مراتب علم آوری، تفوق هر یک بر دیگری هویدا خواهد شد. برای نمونه چنانچه شهادت شرعی قطع آور باشد بر اقرار شرعی ظن آور رجحان خواهد داشت. همان طور که برخی از حقوقدانها گفته اند در حقوق موضوعه چهار حالت قابل ترسیم است. نخست، ادله شرعی قطع آور که هم اثبات کننده حدود و قصاص و دیات و هم اثبات کننده تعزیرات است. دوم، ادله شرعی ظن آور که هم اثبات کننده حدود و قصاص و دیات است و هم اثبات کننده تعزیرات است. سوم، ادله غیر شرعی ظن آور که صرفاً اثبات کننده تعزیرات است و چهارم، ادله غیر شرعی ظن آور که اصولاً قدرت اثباتی ندارد، مگر در موارد مصرح قانونی مثل ماده ۱۷۶ قانون مجازات اسلامی که بیان می‌دارد: «در صورتی که شاهد واجد شرایط شهادت شرعی نباشد، اظهارات او استماع می‌شود تشخیص میزان تأثیر و ارزش این اظهارات در علم قاضی در حدود اماره قضایی با دادگاه است.» (Movahedi, 2016)

با التفات به مراتب ما نحن فیه به نظر می‌رسد، ادله شرعی قطع آور نسبت به ادله شرعی ظن آور مرجح است و در تعارض ادله غیر شرعی قطع آور با ادله شرعی ظن آور به جهت درجات علم آوری، ادله غیر شرعی قطع آور مرجح است و چنانچه دو دلیل شرعی قطع آور از یک نوع مثل (شهادت شرعی) با یکدیگر تعارض داشته باشد، وفق ماده ۱۸۵ این قانون قاعده تساقط تساقط حاکم می‌شود.

فقه امامیه: با بررسی آثار مکتوب فقهای قدیم و معاصر شیعه دریافت می‌شود که میان آنها مشهور است که امام معصوم می‌تواند به استناد علم شخصی خود حکم کند، چنانچه محقق حلی می‌فرماید: الامام یقضی بعلمه مطلقاً و غیره من القضاء یقضی بعلمه فی حقوق الناس و فی حقوق الله تعالی علی القولین اصحهما القضاء و یجوز ان یحکم فی ذالک کله من غیر حضور شاهد یشهد

دیگر، او را به ابزاری صرف برای احصاء ادله تقلیل ندهد. این پژوهش در پی آن است تا با عبور از ظاهر تعارض، به دنبال سازوکاری برای «تعامل» این ادله در پرتو اصول مسلم فقهی و حقوقی باشد.

در این راستا، بررسی جایگاه علم قاضی در تقابل با ادله دیگر نه تنها به درک بهتر مبانی حقوقی می‌انجامد، بلکه روشن‌گر مسیر تحول نظام دادرسی در جهت توازن میان ثبات قانونی و انصاف قضایی است. این پژوهش می‌کوشد با واکاوی این تعارض، زمینه را برای ارائه راهکارهایی عملی در جهت استفاده متعادل و منطقی از علم قاضی، بدون تضعیف اعتبار ادله سنتی، فراهم آورد.

جایگاه علم قاضی در مقایسه با سایر ادله

در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مقنن در ماده ۱۶۰ این قانون، ادله اثبات جرم را به ترتیب اقرار، شهادت شهود، قسامه و سوگند بیان داشته است. در ابتدا، این گونه برداشت می‌شود که این ترتیب بیانگر اولویت ادله نسبت به مذاقه یکدیگر است؛ یعنی مقنن از راه حل، حل ترتیب قانونی استفاده کرده است. لیکن با در سایر مواد به نظر می‌رسد که ترتیب عنوان شده صرفاً به متابعت از ابواب مختلف فقه که در پیشینه تقنینی ما نیز مسبوق به سابقه بوده، مورد توجه مقنن قرار گرفته است، به طوری که ماده ۲۱۲ مقرر می‌دارد: «در صورتی که علم قاضی با ادله قانونی دیگر در تعارض باشد، اگر علم بین باقی باشد آن ادله برای قاضی معتبر نیست و قاضی با ذکر مستندات علم خود و جهات رد ادله دیگر، رأی صادر می‌کند. چنانچه برای قاضی علم حاصل نشود، ادله قانونی معتبر است و بر اساس آنها رأی صادر می‌شود.» و ماده ۲۱۳ نیز اشعار می‌دارد: «در تعارض سایر ادله بر یکدیگر، اقرار بر شهادت شرعی، قسامه و سوگند مقدم است و همچنین شهادت شرعی بر قسامه و سوگند تقدم دارد.»

مواد مذکور به روشنی نشان می‌دهد که مقنن از راه حل «حکم قانونی» برای رفع تعارض بهره جسته است. همچنین علم قاضی

الحکم؛ و حتی در مورد حق قضاوت امام معصوم برخی به اجماع قائل شده‌اند و از این جهت صاحب جواهر آن را مطلقاً بدون مخالفت معتد به دانسته اند و حتی شیخ انصاری آن را بالای امام واجب دانسته چنانچه می‌گوید: لاینبغی الاشکال فی ان الامام بل علیه... و از این جهت صاحب جواهر اجماع را به همین منابع نسبت داده است (Najafi, 1983). ولی نسبت به قاضی غیر معصوم اختلاف نظر است، که در این زمینه پنج نظریه ذیل از نزد ایشان ارائه شده:

۱. بعضی مطلقاً قائل به جواز عمل به علم شده اند و معتقدند که قاضی غیر معصوم نیز مانند امام معصوم در همه دعوی و جرائم اعم از حق الله مانند شرب خمر زنا و حق الناس نظیر قصاص می‌تواند به استناد علم خویش قضاوت کند.
۲. بعضی دیگر معتقدند که قاضی مطلقاً نمی‌تواند مطابق علم خود قضاوت کند و تنها طریق اثبات دعوا، اقرار، بینه و سوگند است.
۳. گروهی دیگر بین حق الله و حق الناس تفصیل قائل شده اند و معتقدند که علم قاضی در حق الله حجت است نه در حق الناس.
۴. نظر گروهی دیگر نیز تفصیل است، ولی عکس نظر پیشین قاضی می‌تواند در حق الناس به علم خود استناد کند نه در حق «الله» و این قول ابن ادریس است.
۵. برخی دیگر، بین حدود و غیر حدود فرق گذاشته اند و در حدود استناد قاضی به علم شخص خود را جایز نمی‌دانند (Hazrat Borhani, 2021).

در نظام قضایی ایران، جایگاه علم قاضی به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا همواره مورد بحث و چالش بوده است، به ویژه هنگامی که با سایر ادله سنتی مانند بینه، اقرار و قسم در تعارض قرار می‌گیرد. از منظر فقهی، علم قاضی ریشه در منابع اسلامی دارد و بسیاری از فقها به حجیت آن استناد کرده‌اند. به عنوان مثال، در فقه امامیه، اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده ۲۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، بر این موضوع تأکید

شده است که قاضی می‌تواند بر اساس علم خود حکم صادر کند، حتی اگر این علم با ادله دیگر مانند شهادت شهود یا اقرار متهم در تعارض باشد. این امر نشان‌دهنده آن است که قانونگذار به قاضی این اختیار را داده است تا در مواردی که ادله سنتی به نظر او قانع‌کننده نیستند، به علم شخصی خود تکیه کند. با این حال، این اختیار مطلق نیست و قاضی موظف است دلایل خود را به طور صریح و مستدل در حکم قضایی بیان کند. این الزام برای شفافیت و استدلال‌آوری، از یک سو مانع از خودرأیی قاضی می‌شود و از سوی دیگر، به حفظ اعتماد عمومی به سیستم قضایی کمک می‌کند. در واقع، علم قاضی باید مبتنی بر ادله و مدارک موجود در پرونده باشد و قاضی نمی‌تواند صرفاً بر اساس احساسات یا برداشت‌های شخصی خود تصمیم بگیرد. این رویکرد در تئوری، تعادلی بین استفاده از علم قاضی و رعایت اصول دادرسی منصفانه ایجاد می‌کند. از نگاه تطبیقی، در بسیاری از سیستم‌های حقوقی جهان، نقش قاضی در ارزیابی ادله و تکمیل کاستی‌های آن به رسمیت شناخته شده است. برای مثال، در سیستم حقوقی کامن‌لا، قاضی می‌تواند بر اساس معیارهای معقولیت و انصاف در مواردی که ادله کافی وجود ندارد، تصمیم‌گیری کند. این رویکرد تا حدی شبیه به علم قاضی در نظام حقوقی ایران است، اما با محدودیت‌های بیشتری همراه است. در حقوق ایران، اما علم قاضی می‌تواند حتی بر ادله سنتی غلبه کند، مشروط بر اینکه قاضی بتواند دلایل محکمه‌پسند برای این امر ارائه دهد (Arasta, 2009).

در عمل، دادگاه‌های ایران اغلب با مواردی مواجه می‌شوند که در آن علم قاضی با بینه (شهادت شهود) در تعارض است. به عنوان مثال، ممکن است دو شاهد عادل به نفع یکی از طرفین شهادت دهند، اما قاضی بر اساس قرائن و ادله محیطی به این نتیجه برسد که شهادت آنان قابل اعتماد نیست. در چنین مواردی، قاضی می‌تواند به علم خود استناد کند و شهادت شهود را نادیده بگیرد. این امر به ویژه در پرونده‌های کیفری که ممکن است شاهدین

معتبر تشکیل دهد و نمی‌تواند بر اساس گمان یا حدس محض عمل کند. علاوه بر این، دادگاه‌های عالی مانند دیوان عالی کشور، اغلب در مواردی که قاضی بدون ارائه دلایل کافی به علم خود استناد کرده است، حکم را نقض می‌کنند (Amravani, 2011). در نتیجه، جایگاه علم قاضی در نظام حقوقی ایران به عنوان یک دلیل مکمل و گاهی برتر از ادله سنتی شناخته می‌شود، اما استفاده از آن با محدودیت‌ها و الزاماتی همراه است. این رویکرد سعی دارد بین نیاز به انعطاف‌پذیری در دادرسی و ضرورت رعایت انصاف و عینیت، تعادل برقرار کند. برای تقویت این نهاد، ضروری است که آموزش‌های تخصصی برای قضات در نظر گرفته شود و معیارهای شفاف تری برای استفاده از علم قاضی تعریف گردد تا از یک سو از اختیارات قضایی سوء استفاده نشود و از سوی دیگر، از حقوق اصحاب دعوا به طور کامل حمایت گردد.

تعارض علم قاضی با اقرار و تقدم یکی بر دیگری

در نظام قضایی ایران، تعارض بین علم قاضی و اقرار به عنوان یکی از پیچیده‌ترین مباحث حقوقی مطرح بوده است که ریشه در متون فقهی و قوانین موضوعه دارد. اقرار که در فقه اسلامی از آن به "سلطان الأدله" یاد می‌شود، به عنوان قوی‌ترین دلیل اثبات دعوا شناخته می‌شود. در منابع فقهی همچون "جواهر الکلام" اثر شیخ محمدحسن نجفی (ج ۴۱، ص ۱۲۳) آمده که اقرار دارای جایگاه ویژه‌ای است زیرا شخص با اراده آزاد به ضرر خود اعتراف می‌کند. از سوی دیگر، علم قاضی که مبتنی بر ماده ۲۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ به رسمیت شناخته شده، این اختیار را به قاضی می‌دهد که بر اساس یقین شخصی خود تصمیم بگیرد.

در مواجهه با تعارض این دو دلیل، رویکردهای مختلفی در نظام حقوقی ایران وجود دارد. به استناد "المبسوط" (شیخ طوسی، ج ۸، ص ۷۶)، اگر قاضی به صحت اقرار اطمینان داشته باشد، باید بر اساس آن حکم صادر کند. اما در مواردی که قاضی با توجه به قرائن و شواهد موجود در پرونده، به این نتیجه برسد که اقرار،

تحت تأثیر ارعاب یا رشوه قرار گرفته باشند، اهمیت می‌یابد. منابع فقهی مانند کتاب جواهر الکلام اثر شیخ محمد حسن نجفی نیز بر این امر تأکید دارند که قاضی می‌تواند در صورت وجود علائم فساد، شهادت شهود را رد کند. همچنین، در تعارض علم قاضی با اقرار، موقعیت پیچیده‌تری به وجود می‌آید. اقرار در فقه اسلامی به عنوان سلطان ادله شناخته می‌شود و به طور معمول، قاضی موظف است بر اساس آن حکم صادر کند. با این حال، اگر قاضی به این نتیجه برسد که اقرار تحت فشار یا اکراه انجام شده است، می‌تواند آن را رد کند. این اختیار بر اساس قواعد فقهی مانند قاعده عدم مضیقه و قاعده ضرورات تبیح المحظورات توجیه می‌شود. در قانون آیین دادرسی کیفری ایران نیز به صراحت اشاره شده است که قاضی می‌تواند در صورت وجود شبهه در صحت اقرار، آن را نادیده بگیرد و بر اساس علم خود تصمیم‌گیری کند. در مورد قسم، علم قاضی می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کند. به عنوان مثال، اگر مدعی علیه با ادای قسم می‌خواهد خود را بریء الذمه کند، اما قاضی بر اساس مدارک پرونده به دروغ بودن قسم علم پیدا کند، می‌تواند به علم خود عمل کرده و از قبول قسم امتناع ورزد. این امر مبتنی بر قاعده فقهی الیمین علی نیئه المستحلف است که به قاضی اجازه می‌دهد در نیت طرفین تحقیق کند. در منابعی مانند المبسوط اثر شیخ طوسی، بر این امر تأکید شده که قاضی می‌تواند در مواردی که قسم بر باطل است، آن را رد کند (Sangalaji, 2005).

با این حال، چالش اصلی در استفاده از علم قاضی، خطر ذهنیت‌گرایی و عدم یکنواختی در آراء قضایی است. اگر هر قاضی بر اساس معیارهای شخصی خود تصمیم بگیرد، ممکن است احکام متناقضی صادر شود که به بی‌ثباتی در سیستم قضایی بینجامد. برای کاهش این خطر، قانونگذار و رویه قضایی ایران سعی کرده‌اند معیارهایی را برای استفاده از علم قاضی تعریف کنند. به عنوان مثال، قاضی باید علم خود را بر اساس قرائن قطعی و ادله

وحدت رویه شماره ۷۳۶ دیوان عالی کشور (سال ۱۳۹۰) نیز مورد تأکید قرار گرفته است.

از منظر تطبیقی، در نظام‌های حقوقی دیگر نیز رویکرد مشابهی مشاهده می‌شود. در فقه اهل سنت، به ویژه در مذهب حنفی، قاضی می‌تواند در مواردی که اقرار را مخالف واقعیت می‌داند، آن را رد کند. ابن قدامه در "المغنی" (Ibn Qudamah, 1985) به این مسئله اشاره کرده است.

اگرچه اقرار به عنوان دلیل قوی شناخته می‌شود، اما علم قاضی در موارد خاص می‌تواند بر آن تقدم یابد. این تقدم باید با رعایت ضوابط دقیق فقهی و قانونی باشد تا هم از حقوق متهم حمایت شود و هم از اختیارات قاضی سوء استفاده نشود. تعادل بین این دو نهاد حقوقی، نیازمند دقت نظر قضات و توجه به معیارهای شرعی و قانونی است.

تعارض علم قاضی با شهادت شهود

در نظام قضایی ایران، تعارض میان علم قاضی و شهادت شهود از جمله مباحث عمیق و پرچالشی است که هم در متون فقهی و هم در قوانین موضوعه مورد توجه قرار گرفته است. شهادت شهود که تحت عنوان "بینه" در فقه اسلامی شناخته می‌شود، همواره به عنوان یکی از ادله معتبر اثبات دعوا مطرح بوده است. در منابع فقهی مانند "جواهر الکلام" (Najafi, 1983) آمده است که شهادت دو شاهد عادل می‌تواند به عنوان دلیل قطعی مورد استناد قرار گیرد. با این حال، علم قاضی که بر اساس ماده ۲۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ به رسمیت شناخته شده، این امکان را به قاضی می‌دهد که حتی در صورت وجود شهادت معتبر، در صورتی که به صحت آن یقین ندارد، بر اساس علم خود تصمیم‌گیری کند.

در مواجهه با این تعارض، رویکرد نظام حقوقی ایران مبتنی بر تعادل میان احترام به ادله شرعی و اعطای اختیار لازم به قاضی برای کشف حقیقت است. شیخ انصاری در "کتاب القضاء"

صادقانه نبوده یا تحت فشار و اکراه انجام شده، می‌تواند آن را نادیده بگیرد. این اختیار بر اساس قاعده فقهی "الضرورات تبيح المحظورات" توجیه می‌شود. در قانون آیین دادرسی کیفری ایران، ماده ۲۱۶ تصریح می‌کند که قاضی می‌تواند در صورت وجود شبهه در صحت اقرار، به بررسی بیشتر بپردازد. این ماده به قاضی این حق را می‌دهد که حتی در صورت وجود اقرار، به جمع‌آوری ادله دیگر اقدام کند. رویه قضایی ایران نیز نشان می‌دهد که دادگاه‌ها در موارد متعددی به استناد علم قاضی، اقرار را کنار گذاشته‌اند. برای مثال، در رأی شماره ۷۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (سال ۱۳۸۲) آمده است: "چنانچه قاضی با توجه به قرائن و امارات قطعی به فساد اقرار علم پیدا کند، می‌تواند آن را رد نماید".

از دیدگاه فقهی، علامه حلی در "تذکره الفقهاء" (Hilli, 1988) معتقد است که علم قاضی در مواردی که با اقرار در تعارض است، می‌تواند مقدم باشد. ایشان استدلال می‌کنند که اقرار اگرچه که سلطان ادله است، اما در برابر علم قطعی قاضی نمی‌تواند مقاومت کند. این دیدگاه مورد تأیید بسیاری از فقهای معاصر نیز قرار گرفته است.

با این حال، باید توجه داشت که تقدم علم قاضی بر اقرار، مطلق نیست و دارای شرایط و محدودیت‌هایی است. به استناد "تحریر الوسیله" امام خمینی (Khomeini, 2000)، قاضی فقط در صورتی می‌تواند اقرار را رد کند که علم او مبتنی بر ادله و قرائن قطعی باشد و صرف گمان و ظن برای رد اقرار کافی نیست. همچنین قاضی موظف است دلایل رد اقرار را به طور کامل و مستدل در حکم قضایی ذکر کند.

در حقوق موضوعه ایران، ماده ۲۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد: "علم قاضی باید از طریق مستندات و ادله متعارف حاصل شود..." این ماده تأکید می‌کند که علم قاضی نمی‌تواند مبتنی بر امور شخصی و سلیقه‌ای باشد. همین موضوع در رأی

صورتی می‌تواند شهادت را رد کند که علم او مبتنی بر ادله و قرائن قطعی باشد و صرف گمان و ظن برای رد شهادت کافی نیست. همچنین قاضی موظف است دلایل رد شهادت را به طور کامل و مستدل در حکم قضایی ذکر کند.

در حقوق موضوعه ایران، ماده ۲۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد: "علم قاضی باید از طریق مستندات و ادله متعارف حاصل شود و نمی‌تواند مبتنی بر امور شخصی و سلیقه‌ای باشد." این ماده تأکید می‌کند که علم قاضی باید مبتنی بر ادله عینی و قابل استناد باشد. همین موضوع در رأی وحدت رویه شماره ۷۸۹ دیوان عالی کشور (سال ۱۳۹۲) نیز مورد تأکید قرار گرفته است.

از منظر تطبیقی، در نظام‌های حقوقی دیگر نیز رویکرد مشابهی مشاهده می‌شود. در فقه اهل سنت، به ویژه در مذهب شافعی، قاضی می‌تواند در مواردی که شهادت را مخالف واقعیت می‌داند، آن را رد کند. امام شافعی در "الأم" (ج ۶، ص ۲۸۹) به این مسئله اشاره کرده است.

نقش علم قاضی در ارزیابی صداقت شاهد و استنادپذیری شهادت

در نظام قضایی ایران، نقش علم قاضی در ارزیابی صداقت شاهد و استنادپذیری شهادت از جمله موضوعات عمیق و پراهمیتی است که هم در متون فقهی و هم در قوانین موضوعه مورد تأکید قرار گرفته است. بر اساس ماده ۲۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، علم قاضی به عنوان یکی از ادله معتبر اثبات دعوا شناخته می‌شود و این امکان را به قاضی می‌دهد تا در ارزیابی ادله، از جمله شهادت شهود، به صورت فعالانه عمل کند. در واقع، قاضی تنها به ظواهر امر اکتفا نمی‌کند بلکه با بهره‌گیری از علم و تجربه خویش، به بررسی دقیق‌تر ابعاد مختلف شهادت می‌پردازد.

در منابع فقهی، به ویژه در "جواهر الکلام" (نجفی، ج ۴۱، ص ۱۶۷)، به این موضوع اشاره شده که قاضی می‌تواند با توجه به قرائن و امارات، در مورد صداقت شاهد قضاوت کند. به عنوان

(Ansari, 2006) اشاره می‌کند که اگر قاضی با توجه به قرائن و امارات موجود به این نتیجه برسد که شهادت شهود فاقد اعتبار است، می‌تواند آن را نادیده بگیرد. این دیدگاه مبتنی بر این اصل فقهی است که "الجرح مقدم علی التعديل" رد شهادت بر پذیرش آن اولویت دارد وقتی که دلایل محکمه پسند برای تردید در صحت شهادت وجود داشته باشد.

در قانون آیین دادرسی کیفری ایران، ماده ۲۱۷ تصریح می‌کند که قاضی می‌تواند در صورت وجود تناقض در شهادت شهود یا وجود علائم فساد در شهادت، به جمع آوری ادله بیشتری اقدام کند. این ماده به قاضی اختیار می‌دهد که حتی در صورت تکمیل شرایط ظاهری شهادت، در صورتی که به صحت آن اطمینان ندارد، به استناد علم خود عمل کند. رویه قضایی ایران نیز نشان می‌دهد که دادگاه‌ها در موارد متعددی به استناد علم قاضی، شهادت شهود را رد کرده‌اند. برای مثال، در رأی شماره ۷۴۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (سال ۱۳۸۵) آمده است: "چنانچه قاضی با استناد به قرائن قطعی به فساد شهادت علم پیدا کند، می‌تواند آن را مردود اعلام نماید".

از دیدگاه فقهی، محقق حلی در "شرایع الاسلام" (Hilli, 1988) معتقد است که علم قاضی در مواردی که با شهادت در تعارض است، می‌تواند مقدم باشد. ایشان استدلال می‌کنند که شهادت اگرچه از ادله معتبر است، اما در برابر علم قطعی قاضی نمی‌تواند ایستادگی کند. این دیدگاه مورد تأیید بسیاری از فقهای معاصر نیز قرار گرفته است. آیت الله خامنه‌ای در "اجوبه الاستفتائات" (Khamenei, 2008) تصریح می‌کنند که قاضی می‌تواند در صورت وجود یقین به عدم صحت شهادت، بر اساس علم خود عمل کند.

با این حال، باید توجه داشت که تقدم علم قاضی بر شهادت شهود، مطلق نیست و دارای شرایط و محدودیت‌هایی است. به استناد "تحریر الوسيله" امام خمینی (ج ۲، ص ۵۶۷)، قاضی فقط در

مثال، اگر شاهد در هنگام ادای شهادت دچار اضطراب شود یا در گفته‌های خود دچار تناقض گردد، قاضی می‌تواند به علم خود استناد کرده و شهادت را فاقد ارزش قضایی بداند. این اختیار قاضی مبتنی بر قاعده فقهی "الطریق إلى الحكم الیقین" است که بر اساس آن، قاضی می‌تواند از هر راه معقولی برای کشف حقیقت استفاده کند.

در "شرایع الاسلام" (حلی، ج ۴، ص ۲۰۱) نیز آمده است که قاضی نه تنها می‌تواند شرایط ظاهری شاهد را بررسی کند، بلکه این حق را دارد تا با توجه به اوضاع و احوال قضیه، در مورد انگیزه‌های شاهد برای ادای شهادت نیز تحقیق کند. برای نمونه، اگر قاضی به این نتیجه برسد که شاهد به دلیل کینه‌تورزی شخصی یا دریافت منفعت مادی شهادت می‌دهد، می‌تواند بر اساس علم خود، شهادت را مردود اعلام کند. این رویکرد نشان‌دهنده آن است که نظام حقوقی اسلام، به قاضی به عنوان یک عنصر فعال و پویا در فرآیند دادرسی نگاه می‌کند. قانون آیین دادرسی کیفری ایران نیز در ماده ۲۱۷، به قاضی این اختیار را داده است که در صورت وجود تردید در صحت شهادت، به استناد علم خود عمل کند. بر اساس این ماده، قاضی می‌تواند با توجه به قرائن و امارات موجود، از جمله نحوه ادای شهادت، حالات روانی شاهد، و تناقض در گفته‌ها، در مورد ارزش اثباتی شهادت تصمیم‌گیری کند. در رأی شماره ۷۸۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (سال ۱۳۸۷) آمده است: "قاضی می‌تواند با توجه به علم خود، در مواردی که شهادت فاقد وجاهت قانونی باشد، آن را رد کند".

امام خمینی در "تحریر الوسیله" (خمینی، ج ۲، ص ۶۰۱) به این نکته مهم اشاره می‌کنند که علم قاضی در ارزیابی شهادت، نباید مبتنی بر گمان و ظن باشد بلکه باید مستند به ادله و قرائن معتبر باشد. ایشان تأکید می‌کنند که قاضی موظف است در حکم قضایی، دلایل خود را برای رد یا قبول شهادت به طور کامل بیان کند. این دیدگاه مورد تأیید بسیاری از فقهای معاصر از جمله در "انوار

الفقاهه" (مکارم شیرازی، ج ۳، ص ۲۳۴) نیز قرار گرفته است. در رویه قضایی ایران، دادگاه‌ها همواره بر این اصل تأکید داشته‌اند که علم قاضی باید مبتنی بر ادله عینی و قابل استناد باشد. برای مثال، در رأی شماره ۸۰۱ دیوان عالی کشور (سال ۱۳۹۳) تصریح شده است: "قاضی نمی‌تواند صرفاً بر اساس احساسات شخصی یا برداشت‌های ذهنی، شهادت را رد کند بلکه باید دلایل مستدل و منطقی ارائه دهد". از منظر تطبیقی، در فقه اهل سنت نیز به نقش قاضی در ارزیابی صداقت شاهد توجه شده است. در "المغنی" (Ibn Qudamah, 1985) اشاره می‌کند که قاضی می‌تواند با توجه به حالات شاهد و شرایط قضیه، در مورد ارزش شهادت تصمیم‌گیری کند. این دیدگاه در نظام حقوقی کامن‌لا نیز با عنوان "قضاوت بر اساس دلایل" مورد پذیرش قرار گرفته است.

موارد تقدم علم قاضی بر بینه

در نظام قضایی اسلام، مسئله تقدم علم قاضی بر بینه از مباحث عمیق و قابل تأملی است که ریشه در منابع فقهی و اصولی دارد. این موضوع به‌ویژه در مواردی که قاضی خود به علم شخصی و یقینی نسبت به موضوعی رسیده باشد، مطرح می‌شود. بینه، که معمولاً به شهادت دو شاهد عادل اطلاق می‌شود، همواره به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی در فقه اسلامی شناخته شده است. اما هنگامی که علم قاضی با بینه در تعارض قرار می‌گیرد، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که کدام یک بر دیگری ارجحیت دارد؟ از منظر بسیاری از فقها، علم قاضی که حاصل استنادات قطعی و یقینی باشد، می‌تواند بر بینه مقدم شود. دلیل این امر آن است که بینه خود وسیله‌ای برای کشف حقیقت است، در حالی که علم قاضی مستقیماً به حقیقت منجر می‌شود. به عبارت دیگر، اگر قاضی با دلایل متقن و بی‌شبهه به واقعیت امری پی ببرد، دیگر نیازی به توسل به بینه نیست؛ چرا که هدف نهایی، احقاق حق و اجرای عدالت است و علم مستقیم قاضی به عنوان راهی کوتاه‌تر و مطمئن‌تر برای رسیدن به این هدف محسوب می‌شود. در روایات

موضوع تعارض علم قاضی با سوگند از جمله مسائل پیچیده و عمیق در نظام قضایی اسلام است که مباحث فقهی و اصولی گسترده‌ای را به همراه دارد. سوگند، به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی، همواره جایگاهی ویژه در محاکم قضایی داشته است، اما هنگامی که علم شخصی و یقینی قاضی با محتوای سوگند در تعارض قرار می‌گیرد، پرسش اساسی درباره تقدم این دو مطرح می‌شود. در چنین مواردی، قاضی با موقعیتی دشوار روبرو می‌شود؛ از یک سو سوگند به عنوان یک دلیل شرعی ظاهر می‌شود و از سوی دیگر علم قطعی او که حاصل استنباط و بررسی دقیق ادله است، حکمی مغایر با آن را نشان می‌دهد.

برخی از فقهای امامیه معتقدند که علم قاضی در صورت حصول یقین، بر سوگند مقدم است. دلیل این امر آن است که سوگند نیز مانند بینه، وسیله‌ای برای کشف حقیقت است و اگر قاضی از طریقی دیگر به حقیقت امر پی ببرد، دیگر نیازی به تکیه بر سوگند نیست. به عبارت دیگر، هدف نهایی قضاوت، احقاق حق و جلوگیری از تضییع آن است و اگر قاضی به علم قطعی برسد، تکیه بر سوگند ممکن است به بی‌عدالتی بینجامد. برای مثال، اگر قاضی با دلایل متقن بداند که شخصی با سوگند دروغین قصد فریب دادگاه را دارد، طبیعی است که نمی‌تواند به صرف ادای سوگند، حکم به نفع او صادر کند (Sha'rani, 1994; Sheikh Hurr, 1990; al-Amili; Sheikh Saduq, 1990).

در روایات نیز به مواردی اشاره شده که ائمه معصومین علیهم‌السلام با استناد به علم خود، سوگند طرف دعوا را نادیده گرفته و بر اساس واقعیت حکم صادر کرده‌اند. این رویکرد نشان می‌دهد که از دیدگاه شرعی، علم قاضی در مقام تعارض با سوگند، از اعتبار بیشتری برخوردار است. البته این امر مشروط به آن است که علم قاضی ناشی از بررسی دقیق ادله و مستندات باشد و هرگونه شبهه‌ای در آن وجود نداشته باشد. در غیر این صورت، سوگند به عنوان یک دلیل قانونی، معتبر خواهد بود. از سوی دیگر، برخی

و احادیث نیز به مواردی اشاره شده که ائمه معصومین علیهم‌السلام با استناد به علم خود، بدون نیاز به بینه، حکم صادر کرده‌اند. این روایات نشان می‌دهد که علم قاضی در صورت حصول یقین، می‌تواند مبنای قضاوت قرار گیرد. البته این امر مشروط به آن است که قاضی شرایط لازم را دارا باشد؛ یعنی عادل، مجتهد و دارای توانایی استنباط دقیق از ادله باشد. در غیر این صورت، علم شخصی او نمی‌تواند معتبر شمرده شود (Mohaghegh, 2004; Damad, 2004).

از سوی دیگر، برخی فقها احتیاط بیشتری به خرج داده و معتقدند که بینه به عنوان یک دلیل شرعی واضح، باید مقدم باشد مگر در موارد بسیار خاص. استدلال این گروه آن است که علم قاضی ممکن است تحت تأثیر احساسات یا خطای در تشخیص قرار گیرد، در حالی که بینه با شرایط مشخص فقهی، از ضریب اطمینان بالاتری برخوردار است. با این حال، حتی این گروه نیز در مواردی که علم قاضی قطعی و غیرقابل خدشه باشد، تقدم آن را می‌پذیرند. در نظام حقوقی ایران نیز، هرچند قانون آیین دادرسی مدنی و کیفری به صراحت به تقدم علم قاضی اشاره نکرده، اما در عمل، قضات با تکیه بر اصولی مانند "قناعت وجدانی" و "علم قاضی" که در اصول قانونی مورد تأکید قرار گرفته، در پاره‌های موارد به علم خود استناد می‌کنند. البته این امر باید با رعایت موازین قانونی و بدون سوءاستفاده باشد (Mohammadi, 2009).

تقدم علم قاضی بر بینه به معنای نادیده گرفتن ارزش بینه نیست، بلکه تأکیدی بر این امر است که وسایل کشف حقیقت می‌توانند متنوع باشند و قاضی در صورتی که به یقین برسد، مجاز است بر اساس آن عمل کند. این موضوع نشان‌دهنده انعطاف و عمق نظام قضایی اسلام است که همواره هدف نهایی خود را اجرای عدالت می‌داند و نه صرفاً تمسک به ظواهر ادله. (Nojavan, 2010).

تعارض علم قاضی با سوگند

بینجامد. بنابراین، هرچند علم قاضی می‌تواند بر سوگند مقدم باشد، اما این تقدم باید با رعایت شرایط دقیق و در چارچوب موازین شرعی و قانونی اعمال گردد.

امکان ابطال سوگند با علم قاضی

مسئله امکان ابطال سوگند توسط علم قاضی از دیرباز در کانون توجه فقها و حقوقدانان اسلامی قرار داشته است. این موضوع زمانی مطرح می‌شود که قاضی بر اساس ادله و شواهد متقن، به علم قطعی می‌رسد که محتوای سوگند ادا شده، با واقعیت عینی و حقیقت امر مغایرت دارد. در چنین وضعیتی، این پرسش بنیادین ایجاد می‌شود که آیا قاضی می‌تواند با تکیه بر علم شخصی خود، سوگندی را که به ظاهر مطابق با شرایط شرعی ادا شده است، کنار گذاشته و آن را باطل اعلام کند؟ پاسخ به این پرسش، مستلزم بررسی عمیق مبانی فقهی و اصولی است که ریشه در متون اسلامی و آرای علمای بزرگ دارد. از منظر بسیاری از فقهای امامیه، علم قاضی هنگامی که به حد یقین برسد، می‌تواند بر سوگند مقدم شود و در نتیجه، سوگند متعارض را بی‌اثر کند. دلیل این امر آن است که سوگند، در حقیقت یک وسیله اثباتی است که هدف نهایی آن کشف حقیقت است؛ نه اینکه خود به عنوان غایت نگریسته شود. بنابراین، اگر قاضی از طریق دیگری، خارج از فرآیند سوگند، به حقیقت ماجرا پی ببرد، دیگر ضرورتی ندارد که به سوگند متوسل شود. این دیدگاه بر این اصل استوار است که ادله اثبات دعوی، از جمله سوگند، راهی برای رسیدن به عدالت هستند و هرگاه این راه به نتیجه مطلوب نرسد، می‌توان از راه‌های دیگر که به حقیقت منجر می‌شوند، استفاده کرد. در پشتیبانی از این دیدگاه، به روایاتی از ائمه معصومین علیهم‌السلام استناد می‌شود که در مواردی، سوگند افراد را به دلیل علم خود به واقعیت قضیه، نادیده گرفته و بر خلاف آن حکم صادر کرده‌اند. این روایات نشان می‌دهد که از نگاه شرعی، حجیت سوگند مطلق نیست و در موارد تعارض با علم قطعی قاضی، رنگ می‌بازد. برای مثال، در روایتی از امام صادق

فقها با احتیاط بیشتری به این موضوع نگاه کرده و معتقدند که سوگند به عنوان یک دلیل شرعی صریح، باید محترم شمرده شود مگر در موارد استثنایی. استدلال این دسته آن است که علم قاضی ممکن است تحت تأثیر عوامل خارجی یا خطای در استنباط قرار گیرد، در حالی که سوگند با شرایط مشخصی که در شرع بیان شده، از وضوح و شفافیت بیشتری برخوردار است. با این حال، حتی این گروه نیز در مواردی که علم قاضی قطعی و غیرقابل خدشه باشد، تقدم آن را می‌پذیرند (Sha'rani, 1994).

در نظام حقوقی ایران، هرچند قانون به صراحت به تعارض علم قاضی با سوگند نپرداخته است، اما رویه قضایی نشان می‌دهد که قضات در مواردی که به علم قطعی دست یابند، می‌توانند سوگند متعارض را نادیده بگیرند. این امر معمولاً در پرونده‌هایی رخ می‌دهد که مدارک محکمه‌پسند یا شواهد غیرقابل انکاری وجود دارد که خلاف محتوای سوگند را ثابت می‌کند. البته این اختیار باید با احتیاط و در چارچوب موازین قانونی اعمال شود تا از هرگونه سوءاستفاده یا اشتباه قضایی جلوگیری گردد (Nojavan, 2010).

تعارض علم قاضی با سوگند، نشان‌دهنده ظرافت و عمق نظام قضایی اسلام است که همواره به دنبال کشف حقیقت و اجرای عدالت است. در این نظام، ادله مختلفی مانند بینه، سوگند و علم قاضی، هرکدام به عنوان ابزاری برای رسیدن به این هدف به کار می‌روند، اما در مقام تعارض، آنچه که به حقیقت نزدیک‌تر است، مقدم شمرده می‌شود. بنابراین، اگر قاضی با استنادات محکم به یقین برسد، می‌تواند بر اساس آن عمل کند، حتی اگر با سوگند یکی از طرفین دعوا در تعارض باشد. این موضوع همچنین اهمیت صلاحیت و تقوای قاضی را بیش از پیش نشان می‌دهد، زیرا او باید بتواند به درستی بین علم واقعی خود و مواردی که صرفاً گمان یا ظن است، تمایز قائل شود. در غیر این صورت، ممکن است اختیار او در تقدم بر سوگند، به بی‌عدالتی یا هرج و مرج قضایی

شود. به نظر آنان، علم قاضی ممکن است تحت تأثیر خطاهای ادراکی یا تفسیر نادرست از واقعیت‌ها قرار گیرد، در حالی که سوگند - با رعایت شرایط آن - از چارچوب مشخصی پیروی می‌کند. بنابراین، آنان معتقدند تنها در موارد بسیار استثنایی و هنگامی که علم قاضی کاملاً قطعی باشد، می‌توان سوگند را کنار گذاشت (Khajevand & Ahmadi, 2023).

امکان ابطال سوگند توسط علم قاضی، به عنوان یک راهکار برای جلوگیری از سوءاستفاده از نهاد سوگند و تحقق عدالت، در فقه و حقوق اسلامی به رسمیت شناخته شده است. اما این اختیار، نامحدود نیست و باید در چارچوب ضوابط دقیق شرعی و قانونی اعمال شود. قاضی که از این اختیار استفاده می‌کند، مسئولیت سنگینی بر عهده دارد، زیرا باید بتواند علم قطعی خود را به طور مستدل تبیین کند و از هر شبهه‌ای در مورد تصمیم‌گیری خود جلوگیری نماید. این تعادل بین احترام به سوگند به عنوان یک دلیل شرعی و توجه به علم قاضی به عنوان راهی برای کشف حقیقت، نشان‌دهنده عمق و انعطاف نظام قضایی اسلام است که همواره عدالت را بر ظواهر ادله مقدم می‌دارد (Kalantari, 2015).

جایگاه سوگند در سیستم اقتناع وجدانی قاضی

در نظام قضایی اسلام، بررسی جایگاه سوگند در فرآیند اقتناع وجدانی قاضی از ظرافت و پیچیدگی خاصی برخوردار است. اقتناع وجدانی به عنوان محوری‌ترین عنصر در تصمیم‌گیری قضایی، حاصل جمع‌بندی و سنجش تمامی ادله و شواهد پرونده است که در نهایت قاضی را به یقین قضایی می‌رساند. در این میان، سوگند به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی، نقش ممتاز و بی‌بدیلی دارد، اما این نقش همواره در تعامل با علم و وجدان قاضی قرار می‌گیرد. سوگند در نظام دادرسی اسلامی از چنان جایگاهی برخوردار است که گاه آن را "یمین قاطعۀ نزاع" خوانده‌اند. این اهمیت ناشی از قداست و اعتبار ویژه‌ای است که شارع مقدس برای سوگند در

علیه‌السلام نقل شده که اگر قاضی بداند شخصی سوگند دروغ یاد کرده، نباید به سوگند او ترتیب اثر دهد. این رویکرد، به وضوح امکان ابطال سوگند توسط علم قاضی را تأیید می‌کند. با این حال، اعمال این اختیار برای قاضی، شرایط و محدودیت‌هایی دارد که عدم رعایت آنها ممکن است به بی‌عدالتی بینجامد. نخست آنکه علم قاضی باید قطعی و یقینی باشد، نه ظنی یا احتمالی. به عبارت دیگر، قاضی باید با دلایل و مدارک غیرقابل انکاری به این نتیجه رسیده باشد که سوگند ادا شده، خلاف واقع است. این علم می‌تواند ناشی از مشاهدات مستقیم قاضی، اسناد معتبر، یا قرائن قوی باشد که هرگونه تردید را از بین می‌برد. دوم آنکه قاضی باید عادل و دارای شرایط لازم برای قضاوت باشد تا علم او معتبر شمرده شود. اگر قاضی فاسق یا فاقد صلاحیت‌های لازم باشد، علم او نمی‌تواند مبنای ابطال سوگند قرار گیرد (Ansari, 2006).

در نظام حقوقی ایران، اگرچه قانون آیین دادرسی مدنی و کیفری به صراحت از "ابطال سوگند توسط علم قاضی" نام نبرده است، اما ماده ۲۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، به قاضی این اختیار را داده است که بر اساس "علم خود" عمل کند. این ماده، که بازتابی از فقه امامیه است، در عمل به قضات اجازه می‌دهد در مواردی که به علم قطعی می‌رسند، سوگند متعارض را نادیده بگیرند. رویه قضایی ایران نیز نشان می‌دهد که دادگاه‌ها در پرونده‌هایی که شواهد انکارناپذیری وجود دارد، به ابطال سوگند دروغین اقدام می‌کنند. برای نمونه، در پرونده‌های کلاهبرداری یا اختلاس، گاه متهم با سوگند سعی در انکار اتهامات دارد، اما اگر قاضی با بررسی اسناد بانکی یا مدارک دیگر به علم قطعی برسد، می‌تواند سوگند او را باطل اعلام کند، اما در مقابل، برخی فقها و حقوقدانان با احتیاط بیشتر به این موضوع نگاه می‌کنند. استدلال این گروه آن است که سوگند یک دلیل شرعی با شرایط مشخص است و نباید به سادگی و تنها بر اساس علم شخصی قاضی، ابطال

نظر گرفته است. هنگامی که طرف دعوا سوگند یاد می‌کند، در حقیقت خداوند را به شهادت می‌طلبد و همین امر، سوگند را از سایر ادله متمایز می‌سازد. اما این تمایز به این معنا نیست که سوگند مطلقاً بر وجدان قاضی حاکم است، بلکه سوگند نیز همانند سایر ادله، در نهایت باید در ترازوی وجدان قاضی سنجیده شود. قاضی مسلمان، در مقام دادرسی، خود را موظف می‌داند که به حقیقت دست یابد و عدالت را اجرا کند. از این رو، اگرچه سوگند از ادله معتبر شرعی است، اما قاضی نمی‌تواند بدون تأمل و تدبیر، صرفاً به استناد سوگند، حکم صادر کند. وجدان قاضی باید با تمامی جوانب پرونده درگیر شود و سوگند را در کنار سایر ادله و شواهد مورد ارزیابی قرار دهد. ممکن است در مواردی، قرائن و شواهد دیگری وجود داشته باشد که با محتوای سوگند در تعارض باشد و اینجاست که قاضی باید با تکیه بر علم و وجدان خود، به ارزیابی این تعارض بپردازد. در سنت فقهی امامیه، روایات متعددی وجود دارد که بر اجتهاد قاضی در ارزیابی ادله تأکید دارد. از جمله در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمودند: "قاضی باید با بینش و آگاهی حکم کند، نه با ظواهر و حدس و گمان". این روایت به خوبی نشان می‌دهد که قاضی نمی‌تواند بدون تأمل در باطن امور، تنها به ظواهر ادله از جمله سوگند تکیه کند. بلکه باید با نگاهی عمیق و همه‌جانبه، به بررسی ادله بپردازد و در نهایت، آنچه وجدان او را اقناع می‌کند، مبنای حکم قرار دهد (Amravani, 2011).

با این حال، این بدان معنا نیست که قاضی می‌تواند به سلیقه شخصی و بدون ضابطه، سوگند را نادیده بگیرد. وجدان قاضی باید بر اساس موازین شرعی و اصول قانونی شکل گیرد. قاضی زمانی می‌تواند سوگند را کنار بگذارد که دلایل محکم و غیرقابل انکاری داشته باشد که سوگند یاد شده، خلاف واقع است. این دلایل ممکن است شامل اسناد معتبر، شهادت شهود موثق، یا قرائن قوی باشد که هرگونه تردید را از بین ببرد. در چنین مواردی، وجدان قاضی

به این نتیجه می‌رسد که سوگند، وسیله‌ای برای فریب دادگاه بوده و نمی‌تواند مبنای حکم قرار گیرد.

در نظام حقوقی ایران، اگرچه قانون آیین دادرسی کیفری در ماده ۲۱۱، اقناع وجدانی قاضی را معتبر دانسته، اما این امر به معنای اختیار مطلق قاضی نیست. رویه قضایی نشان می‌دهد که دادگاه‌ها همواره سوگند را با احتیاط بسیار مورد بررسی قرار می‌دهند و تنها در موارد استثنایی که دلایل قاطع بر خلاف بودن سوگند وجود دارد، آن را کنار می‌گذارند. این احتیاط ناشی از احترام به سوگند به عنوان یک نهاد شرعی و نیز اهمیت آن در نظام دادرسی است. سوگند در سیستم اقناع وجدانی قاضی، جایگاه ویژه‌ای دارد اما این جایگاه، مطلق نیست. سوگند یکی از ادله‌ای است که قاضی باید آن را در کنار سایر ادله مورد بررسی قرار دهد و در نهایت، بر اساس آنچه وجدان او را قانع می‌کند، تصمیم بگیرد. این نگاه، نشان‌دهنده تعادل و انعطاف نظام قضایی اسلام است که از یک سو به ادله شرعی احترام می‌گذارد و از سوی دیگر، قاضی را به کشف حقیقت و اجرای عدالت مکلف می‌داند (Khaleghi, 2015).

چالش تداخل با امارات قانونی

یکی از مبانی و راه حل‌های تعارض ادله، بر اساس مبنای ماهیت ادله است، بدین توضیح ابتدا باید تعیین نمود که ادله استنادی از نوع اماره می‌باشند یا از نوع دلیل به معنای خاص، لذا بعد از تعیین ماهیت آن دلیل، می‌توان در مقام تعارض، به تقدم و تاخر ادله پی برد. بنابراین از جمله مهم‌ترین و اساسی‌ترین مرجحاتی که ممکن است در اقناع وجدان قاضی موثر واقع شود ماهیت ادله است که بر اساس آن دلیل به معنای خاص را اصولاً و در غالب موارد باید بر اماره مقدم دانست (Amravani, 2011) و ادله با توجه به ماهیت آنها به دلیل به معنای عام و دلیل به معنای خاص تقسیم شده‌اند که ادله به معنای عام شامل: اصول عملیه، امارات و ادله به معنای خاص بوده است. بنابراین دلیل به معنای خاص در مقابل اماره است و در تعریف آن می‌توان گفت دلیل به معنای خاص

چیزی است که به طور قطع کاشف از حکم یا موضوعی است، ولی اماره چیزی است که به طور ظنی کاشف از حکم یا موضوعی است به عبارتی تفاوت دلیل و اماره منحصر می‌شود به جنبه قطعی بودن دلیل و ظنی بودن اماره (Mohammadi, 2009).

اماره غالباً مفید ظن است و مبنای حجیت آن کشف ظنی از واقع است و تعبیر دیگر دلیل و اماره هر دو کاشف از واقع هستند ولی؛ دلیل کاشفیت آن تام است اما؛ کاشفیت اماره ناقص است، که با جعل شارع و قانون گذار متمیم می‌گردد، و دلیلیت علم چون اقوی از امارت است باید علم را بر امارات مقدم و استناد به علم را اولی دانست، زیرا علم مفیده کشف تام و اماره (مانند بینه و ید) مفید ظن و گمان و کشف ناقص است. از این جهت قضات در صورتی که به قضیه‌ای عالم باشند موظفند به هیچ یک از امارات توجه ننموده فقط بر حسب علم شخصی خود حکم صادر نمایند (Sangalaji, 2005) لذا در تنافی و تعارض دلیل با اماره، دلیل بر اماره رجحان پیدا کند می‌مقدم می‌شود، و علم دلیل خاص است و در صورت تعارض با امارات و دلایل به معنای عام مثل بینه و اقرار و غیره، علم رجحان دارد و مقدم است پس اگر بین علم قاضی و ادله اثبات دعوی تعارض شود، علم قاضی به لحاظ اینکه دلیل خاص است و کاشفیت تام از واقع دارد بر ادله ظنی و امارات رجحان دارد و تقدم پیدا می‌کند. چنین آورده اند که: (Najafi, 1983) «علم قاضی از بینه‌ای که اراده کشف واقع از آن می‌شود قوی تر است. (العلم اقوی من البینه المعلوم اراده الکشف منها)» بنابراین وقتی بینه در مقام قضاوت و صدور رای دارای حجیت بوده و اعتبار آن به لحاظ کاشفیت و طریقت باشد، پس بدیهی است که علم قاضی به طریق اولی از اعتبار بیشتری برخوردار خواهد بود، چرا که کاشف بودن علم قاضی و طریقت آن بواقع، قوی تر از بینه‌ای است که در موضوع قضاوت و صدور حکم کاشف شمرده شده و بعنوان یکی از ادله اثبات دعوا شناخته شده است. بسیاری از فقهاء داوری به استناد علم خود را مطلقاً

جایز می‌دانند، اولویت از آن باب است که عمل قاضی به علم خود به این خاطر است که دلیلیت علم در کشف واقع، اقوی از بینه است، و علاوه بر این، از حکمت به دور است که قضاوت بر اساس اماره ظنی جایز و بر اساس علم، غیر جایز باشد، وقتی بینه ظن اور حجیت است، بطریق اولی علم قاضی باید بتواند حجیت و دلیل برای صدور حکم قرار گیرد. و اگر نگوئیم که علم قاضی اقوی از بینه است حداقل بینه و علم قاضی یکسان‌اند.» (Haeri, 2002).

قضاوت بر اساس علم، استناد به یقین است و داوری به استناد شهادت، مراجعه و بهره مندی از ظن است و از منظر حکمت، محال است که دومی روا باشد و اولی (قضاوت به علم) ممنوع گردد (Fazel Miqdad, 1988) علم قاضی و رجحان آن بر سایر دلایل، در صورتی که علاوه بر شرایط و صلاحیت‌های علمی دارای ملکه عدالت و امانت نیز باشد، امری مسلم است، اما بعید است درباره مراجع قضایی تحقیق (دادیار، بازپرس و قاضی تحقیق) و ضابطین دادگستری که دلایل له و علیه متهم را جمع آوری می‌کنند، قاضی صادق باشد و علم شان مفید. قاضی مصطلح نیز در صورت عدم دستیابی به علم و ناتمام بودن دیگر ادله، باید به قاعده درء تمسک نموده، به براءت متهم حکم دهد زیرا حکم صادر کردن بدون علم و بدون قطع و یقین و استناد به ادله قانونی، هرچند که اتفاقاً هم مطابق با واقع از کار درآید، مذموم است و مورد نکوهش، چون یک دسته از قضات جهنمی، آنانند که از روی عدم علم، حکم به حق کنند.

نظر مشهور بین فقهای امامیه حتی ادعایی اجماع از نظر اول است؛ یعنی علم قاضی چه در حق الله و چه در حق الناس اعم از امور کیفری و امور مدنی حجیت دارد و فقهای معاصر نیز به تبعیت از مشهور فقهای امامیه در ذیل کتاب قضا تحریر الوسیله خویش می‌فرمایند: «برای قاضی جایز است که بدون دلیل و اقرار و سوگند در مورد حقوق مردم و نیز حقوق خداوند متعال حکم کند یا

مخالف کسی است که از نظر او دروغ می‌گوید، بلی، در این مورد روا نیست، مشروط بر اینکه لازم باشد (Khomeini, 2000).

به نظر نگارنده چالش تداخل علم قاضی با امارات قانونی از موضوعات پیچیده در حقوق و دادرسی است که به تعارض احتمالی میان «علم قاضی» (به‌عنوان نوعی دلیل شخصی) و «امارات قانونی» (به‌عنوان دلیل‌های مبتنی بر قانون) می‌پردازد. درک این چالش به بررسی نحوه توازن میان اختیار قاضی در استفاده از دانش شخصی خود و اصول قانونی حاکم بر اثبات دعاوی نیاز دارد.

علم قاضی به دانش یا یقین شخصی قاضی در مورد وقوع یا عدم وقوع یک واقعه در پرونده اطلاق می‌شود و در سیستم‌های حقوقی مختلف (از جمله حقوق اسلامی) به عنوان یکی از راه‌های اثبات دعوی شناخته شده است. این نوع علم، به قاضی اجازه می‌دهد که بر اساس شواهدی که شخصاً درک کرده است، حتی اگر در چارچوب دلایل متعارف قانونی نباشند امارات قانونی مجموعه‌ای از نشانه‌ها و شواهد است که قانون آن‌ها را معتبر و قابل استناد در اثبات دعاوی می‌داند. این شواهد معمولاً بر اساس فرضیات مورد تأیید قانون‌گذار هستند و در صورتی که از سوی طرفین دعوی رد نشوند، می‌توانند به عنوان دلیل مورد استفاده قرار گیرند. از این منظر، امارات قانونی نوعی دلیل است که قاضی را ملزم می‌کند بر اساس آن‌ها تصمیم بگیرد مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. تداخل میان علم قاضی و امارات قانونی زمانی مطرح می‌شود که علم قاضی با اماراتی که به‌طور قانونی مورد قبول قرار گرفته‌اند، در تعارض باشد. چالش اصلی این است که کدام یک از این دو باید اولویت داشته باشد. اگر قاضی بر اساس علم شخصی خود عمل کند، ممکن است امارات قانونی نادیده گرفته شوند؛ و اگر بر امارات قانونی تکیه کند، علم شخصی وی ممکن است کنار گذاشته شود، حتی اگر به یقین رسیده باشد.

در این خصوص، دو دیدگاه اصلی وجود دارد:

اولویت علم قاضی: برخی حقوقدانان بر این باورند که علم قاضی، به دلیل نقش آن در رسیدن به حقیقت و تحقق عدالت، باید مقدم بر امارات قانونی باشد. این دیدگاه عمدتاً در فقه اسلامی پذیرفته شده است، زیرا معتقد است که قاضی باید در راستای عدالت حکم دهد.

اولویت امارات قانونی: از سوی دیگر، برخی بر این باورند که استفاده از امارات قانونی، به دلیل قطعیت و شفافیت آنها، باید بر علم شخصی قاضی مقدم باشد. این دیدگاه در سیستم‌های حقوقی مدرن بیشتر مورد پذیرش است، چرا که استناد به امارات قانونی منجر به پیش‌بینی‌پذیری و امنیت قضایی بیشتری می‌شود.

در حقوق ایران، علم قاضی به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی به رسمیت شناخته شده است (ماده ۲۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی). اما استفاده از این علم محدود به مواردی است که سایر دلایل کافی نباشد. در واقع، قانون ایران تلاش می‌کند میان علم قاضی و سایر ادله، از جمله امارات قانونی، توازن ایجاد کند و تا حد امکان از تداخل آن‌ها جلوگیری نماید.

در عمل، یکی از چالش‌های اساسی در این زمینه، اطمینان از صحت علم قاضی و اجتناب از تصمیم‌گیری بر اساس فرضیات یا اطلاعات ناقص است. از سوی دیگر، عدم توجه به علم قاضی ممکن است منجر به صدور احکامی شود که با عدالت در تضاد باشد. این دوگانگی باعث می‌شود قضات نیاز به دقت و تعادل بیشتری در استفاده از این دو نوع دلیل داشته باشند (Khajevand & Ahmadi, 2023).

به طور کلی، چالش تداخل علم قاضی با امارات قانونی به دلیل تفاوت‌های بنیادین میان این دو مفهوم ایجاد می‌شود. هرچند در موارد خاص، امکان اولویت‌بندی علم قاضی وجود دارد، اما برای رسیدن به عدالت و ایجاد توازن در دادرسی، رویکردهای ترکیبی و تطبیقی پیشنهاد می‌شود تا تعارض میان این دو دلیل به حداقل برسد.

نکنند، طبق قانون، اثبات جرم ممکن است ممکن نباشد، حتی اگر قاضی به طور شخصی مطمئن به وقوع جرم باشد.

این مثال‌ها نشان می‌دهند که تعارض میان علم قاضی و امارات قانونی زمانی شکل می‌گیرد که علم شخصی قاضی به یقین او را رسانده، اما شواهد و دلایل قابل قبول قانونی نمی‌توانند به همان نتیجه برسند. در چنین مواردی، چالش این است که قاضی چگونه میان علم خود و الزامات قانونی تعادل برقرار کند تا هم عدالت رعایت شود و هم از خطاهای احتمالی جلوگیری گردد.

تعارض علم قاضی با ادله دیگر بدین معنا می‌باشد که افراد اغلب برای مطرح کردن دعوا بیش از یک دلیل ارائه می‌کنند، گاهی این امکان وجود دارد که قاضی از مستندات و مدارک یقینی حاصل کند که با سایر دلایل و مدارک موجود در تضاد باشد به عنوان مثال: ممکن است نظر کارشناس در خصوص یک موضوع در تضاد با سایر دلیلی باشد که فرد به عنوان دلیل به دادگاه ارائه کرده است.

در این خصوص اگر علم قاضی به این صورت باشد که بر نظر خود باقی بماند آن ادله ارائه شده معتبر نیست و قاضی می‌تواند رای خود را با تصریح و ذکر دلایل و مستنداتی که موجب علم خود شده و همچنین علت و جهت رد دلایل دیگر را ذکر و رای صادر کند. چنانچه برای قاضی علم و یقینی به وجود نیاید بر طبق دلایل و مستندات قانونی و معتبر رای صادر می‌کند. لازم به ذکر است که برای طرح دعوا کیفری باید افراد همراه با طرح دعوا دلایلی را برای اثبات ادعا خود همراه با شکواییه به مرجع قضایی ارائه نمایند که قانون مجازات اسلامی در ماده ۱۶۰ ادله اثبات جرم را اقرار شهادت، قسامه و سوگند را بیان کرده است که در صورتی که بین هر یک از آنها تعارض و تضادی باشد اقرار بر شهادت، قسامه و سوگند مقدم است به عبارت دیگر ابتدا اقرار سپس شهادت و بعد قسامه و سوگند تقدم دارد (Ahmadvand & Zivari Mirzaei, 2020).

بله، برای روشن‌تر شدن موضوع، به چند مثال از تعارض علم قاضی و امارات قانونی می‌پردازم:

مثال ۱: تصادف رانندگی

فرض کنید در یک پرونده تصادف رانندگی، قاضی شخصاً شاهد تصادف بوده و به علم شخصی خود مطمئن است که راننده مقصر است. اما طبق قوانین و امارات قانونی، اگر در صحنه تصادف نشانه‌هایی مانند جای ترمز، دوربین‌های ترافیکی یا شهادت عابران وجود نداشته باشد که مستقیماً راننده را مقصر نشان دهد، ممکن است قانون به سود راننده رأی دهد. در این حالت، علم قاضی با امارات قانونی (که شواهدی قابل قبول می‌خواهد) در تعارض قرار می‌گیرد. حال چالش این است که آیا قاضی می‌تواند صرفاً بر اساس علم شخصی خود حکم کند یا باید از امارات قانونی پیروی کند.

مثال ۲: پرونده جعل اسناد

فرض کنید در یک پرونده جعل اسناد، قاضی در جریان دادرسی به یقین می‌رسد که فردی خاص سند را جعل کرده است. اما به عنوان اماره قانونی، کارشناسی سند یا اعتراف خود متهم برای اثبات جرم لازم است. اگر در این پرونده، شواهد عینی (مانند کارشناسی خط) نتواند به روشنی جرم را تأیید کند، طبق امارات قانونی، ممکن است نتوان جرم را به متهم اثبات کرد. در این حالت، علم قاضی (که او را به یقین رسانده) با الزامات امارات قانونی (که شواهد مشخص می‌طلبد) در تضاد است.

مثال ۳: پرونده سرقت

تصور کنید فردی به اتهام سرقت تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرد و در جریان رسیدگی قاضی به دلایل متعدد و حتی برخورد شخصی با متهم به این یقین می‌رسد که او مرتکب سرقت شده است. اما در امارات قانونی، برای اثبات سرقت ممکن است نیاز به شواهدی مانند اثر انگشت، فیلم دوربین مداربسته یا شهادت عینی باشد. اگر این شواهد موجود نباشند یا به طور مستقیم جرم را ثابت

نگارنده معتقد است که امارات قانونی (نشانه‌های حقوقی مورد پذیرش قانون) باید به‌عنوان اولویت در فرآیند قضاوت مطرح شوند. چالش زمانی به وجود می‌آید که علم قاضی با این امارات در تضاد قرار گیرد و قاضی به علم خود رجوع کند. این وضعیت می‌تواند کارآمدی نظام قضایی و اصول حقوقی را زیر سؤال ببرد.

راهکارهای حل تعارض

راه‌حل‌های مبتنی بر تقدم و تأخر (اولویت بندی)

تقدم علم قطعی قاضی:

در صورت قطعی و مستند بودن علم قاضی (مستفاد از مواد ۲۱۰ و ۲۱۱ ق.آ.د.ک)، بر کلیه ادله دیگر به استثنای اقرار (در موارد خاص) رجحان دارد.

علم قاضی به یقین و باور قطعی دادرس گفته می‌شود که پس از بررسی همه شواهد، نوشته‌ها، گفته‌های طرفین و نشانه‌های موجود در پرونده، برای او پدید می‌آید. این علم، یک امر درونی و شخصی است، ولی باید بر پایه دلیل‌ها و مدرک‌های عینی باشد. به زبان ساده، قاضی همه قطعات پازل را می‌بیند و در پایان به یک تصویر قطعی می‌رسد. این تصویر نهایی همان «علم قطعی» اوست. اکنون فرض کنید این تصویر نهایی با یکی از قطعات مهم پازل، که می‌تواند یک سند رسمی یا گواهی دو شاهد معتبر باشد، کاملاً ناسازگار است. برای نمونه، دو شاهد مورد پذیرش قانون، به رخ دادن جرمی در جایی ویژه گواهی می‌دهند، ولی قاضی با واری دقیق پرونده، از جمله گزارش‌های کارشناسی، فیلم‌های دوربین و نشانه‌های دیگر، به این نتیجه قطعی می‌رسد که گواهی این شاهدان درست نیست. در اینجا تعارض پیش می‌آید: آیا قاضی باید تنها بر پایه قانون، به وجود دو شاهد حکم دهد، یا می‌تواند به علم قطعی خود که از جمع نشانه‌ها به دست آورده، تکیه کند؟ راهکار بنیادی در این زمینه، برتری «علم قطعی» قاضی است. دلیل این برتری بسیار روشن است: هدف نهایی دادخواهی، «یافتن حقیقت» و «برپایی عدالت» است. دلیل‌های دیگر مانند گواهی یا اقرار،

ابزارهایی برای کمک به یافتن این حقیقت هستند. ولی اگر این ابزارها به هر علتی مانند خطا، اشتباه، نادرستی یا همدستی، ما را از حقیقت دور کنند، خرد و شرع اجازه نمی‌دهند که به آن‌ها پایبند بمانیم. از این رو، اگر علم قاضی به راستی قطعی باشد، بر دیگر ادله برتر شمرده می‌شود. این اصل در قوانین کشورهایمانند ایران نیز پذیرفته شده است. اما این به آن معنا نیست که قاضی بتواند به میل و خواست خود، هر دلیلی را نادیده بگیرد. برای جلوگیری از خودرایی و پاسداری از حقوق طرفین نزاع، راهکارها و چارچوب‌های سخت‌گیری برای بهره‌گیری از علم قاضی وجود دارد:

نخست آن که علم باید به راستی «قطعی» باشد. علم قاضی نباید یک گمان، گمانه یا حدس باشد. باید یقینی باشد که هیچ شک معقولی در آن راه ندارد. این یقین باید از راه واری همه‌جانبه پرونده به دست آمده باشد.

دوم لزوم «دلیل‌آوری» و برهان‌آوری است. مهم‌ترین راهکار برای مهار علم قاضی، واگذاری وظیفه «روشنگری حکم» به اوست. قاضی نمی‌تواند تنها بگوید: «به علم خودم تکیه می‌کنم». او باید به روشنی و گام به گام توضیح دهد که چگونه و بر پایه کدام دلیل‌های عینی مانند یک گزارش کارشناسی، یک مدرک، ناسازگاری در گفته‌های شاهدان و مانند آن، به این علم قطعی رسیده است. این استدلال‌ها باید در متن رای نوشته شود تا هم طرفین دعوا دلیل دادخواهی را بدانند و هم دادگاه بالادست بتواند آن را بررسی و کنترل کند.

سوم رعایت ترتیب است. قاضی موظف است نخست همه دلیل‌های قانونی موجود را به دقت واری کند. تنها در صورتی که این دلیل‌ها ناکافی، ناسازگار یا خلاف واقع به نظر برسند، اجازه دارد با گردآوری و بررسی نشانه‌های دیگر، به سوی پدیدآوری علم قطعی حرکت کند. علم قاضی واپسین راهکار است، نه نخستین آن.

است. دلیل این تقدم، نیاز مبرم به حفظ انسجام و اعتماد عمومی به نظام قضایی است. دادگاه نه یک نهاد شخصی، که یک نهاد عمومی است و رأی آن باید بر اساس معیارهای عینی و قابل ارزیابی صادر شود. اگر قاضی اجازه داشته باشد بر اساس علم ناقص و غیرقطعی خود که قابل سنجش و ارزیابی برای دیگران نیست، ادله‌ای مانند سند رسمی یا شهادت شهود معتبر را نادیده بگیرد، هرج و مرج و بی‌ثباتی به وجود می‌آید. اعتماد مردم به اسناد رسمی، که تحت ضوابط دقیقی تنظیم می‌شوند، از بین می‌رود. ارزش گواهی شهودی که در دادگاه و تحت سوگند بیان می‌شود، مخدوش می‌گردد و در نهایت، هر شهروندی این حق را برای خود قائل می‌شود که به جای تکیه بر ادله‌ی قانونی، بر احساس و برداشت شخصی قاضی حساب باز کند که این امر، به آشفتگی کامل در روابط حقوقی می‌انجامد. برای درک بهتر این موضوع، باید به ماهیت ادله‌ی قاطع توجه کرد. یک سند رسمی، به دلیل تشریفات خاصی که در تنظیم آن رعایت شده و همچنین به دلیل حضور مأمور رسمی که بی‌طرف فرض می‌شود، از چنان اعتباری برخوردار است که قانون‌گذار آن را دلیل کامل می‌داند، مگر آن که جعل آن ثابت شود. شهادت شهود نیز، هنگامی که شرایط قانونی آن از جمله بلوغ، عقل، عدالت و عدم مخالفت با قرائن قطعی محرز باشد، یک دلیل بسیار معتبر به شمار می‌رود. این ادله، دارای یک عینیت و عمومیت هستند؛ به این معنا که هم برای قاضی قابل مشاهده است، هم برای طرفین دعوا و هم برای مراجع بالاتر که ممکن است رأی را بازبینی کنند. اما علم شخصی قاضی، هنگامی که به حد قطعیت نرسیده باشد، فاقد این عینیت است. این علم، یک امر درونی، شخصی و غیرقابل انتقال است. قاضی نمی‌تواند به درستی توضیح دهد که چرا و چگونه به چنین علمی رسیده است، مگر آن که آن را به قرائن و امارات عینی مستند کند که در آن صورت، خود آن قرائن عینی تبدیل به دلیل می‌شوند، نه علم شخصی او. بنابراین، هنگامی که تعارض پیش می‌آید، قاضی

برای نمونه روشن، در پرونده‌ای، متهم به قتل، اقرار می‌کند. ولی پزشکی قانونی زمان رخ دادن قتل را زمانی بیان می‌کند که متهم در شهر دیگری تحت نگاه‌داری پلیس بوده و گواهی حضور دارد. در اینجا، علم قاضی که از آمیختن «اقرار متهم»، «گزارش پزشکی قانونی» و «مدارک حضور متهم در جای دیگر» به دست می‌آید، این است که اقرار او نمی‌تواند راستین باشد (ممکن است به دلایلی مانند اجبار یا بیماری روانی انجام شده باشد). از این رو، قاضی با آوردن همین استدلال در رأی، علم خود را بر اقرار برتر می‌دارد و متهم را آزاد می‌کند.

تقدم ادله قاطع در صورت عدم قطعیت علم قاضی:

اگر علم قاضی از نوع ظنی یا احتمالی باشد، ادله قاطع مانند اقرار و بینه معتبر باید مقدم شمرده شوند. موضوع تعارض میان علم شخصی قاضی و ادله‌ی دیگر که در دعاوی مطرح می‌شوند، از جمله مسائل پیچیده و عمیق در قضاوت است. در نگاه نخست، ممکن است این گونه به نظر برسد که علم قاضی، به عنوان یک یقین درونی، می‌تواند بر هر دلیل خارجی دیگری چیره شود و راه را برای کشف حقیقت هموار کند. اما واقعیت‌های نظام قضایی و شرایط پیچیده‌ی دادرسی نشان می‌دهد که این علم همیشه در اوج قطعیت و وضوح قرار ندارد. در بسیاری از موارد، قاضی در مرحله‌ای بین علم و ظن قرار می‌گیرد؛ یعنی آن‌قدر قرائن و نشانه‌ها وجود دارند که او را به سوی نتیجه‌ای خاص متمایل می‌کنند، اما این قرائن به حدی نیستند که یقین قطعی و تردیدناپذیری برای او ایجاد نمایند. اینجاست که مسئله‌ی تعارض به شکل دیگری خود را نشان می‌دهد. هنگامی که علم قاضی به درجه‌ی قطعیت نرسیده باشد، ولی در مقابل، ادله‌ی دیگری وجود داشته باشند که طبق قانون، قاطع و معتبر شناخته می‌شوند، تکلیف چیست؟ آیا قاضی می‌تواند بر اساس ظن و گمان شخصی خود، که البته ممکن است مبتنی بر تجربه باشد، این ادله‌ی قاطع را کنار بگذارد؟ پاسخ منفی است. پایه‌ی اصلی در چنین شرایطی، تقدم ادله‌ی قاطع و عینی

نخست باید درون خود به واریسی بپردازد و میزان قطعیت علم خویش را بسنجد. آیا این علم، آنقدر محکم و استوار است که بتواند با صدای بلند در دادگاه اعلام شود و دلایل عینی پشتیبان آن نیز در پرونده درج گردد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، آنگاه می‌تواند با رعایت شرایط قانونی، بر ادله‌ی دیگر تقدم یابد. اما اگر پاسخ منفی باشد، یعنی قاضی احساس کند که علم او در هاله‌ای از ابهام است و نمی‌تواند آن را به طور کامل و مستدل توضیح دهد، هیچ راهی جز توسل به ادله‌ی قاطع و معتبر قانونی ندارد. در این حالت، او باید علم شخصی خود را کنار بگذارد و بر اساس همان ادله‌ی عینی که برای همه قابل فهم و بررسی است، رأی صادر کند. این کار، نه تنها نشانه‌ی ضعف قاضی نیست، بلکه نشان‌دهنده‌ی تقید او به قانون و انصاف قضایی است. قاضی در این مسیر، باید همواره به یاد داشته باشد که هدف نهایی، کشف حقیقت است، اما این هدف، نباید با زیر پا گذاشتن اصول مسلم دادرسی و قانونی که ضامن حقوق طرفین است، محقق شود. اعتماد عمومی به دستگاه قضایی، به قیمت قضاوت بر اساس ظن و گمان، به خطر نمی‌افتد. در واقع، تقدم ادله قاطع در مواقعی که علم قاضی قطعی نیست، یک ضمانت اجرای مهم برای جلوگیری از خودکامگی و قضاوت سلیقه‌ای است. این اصل، قاضی را وادار می‌کند تا همواره در جست‌وجوی دلایل عینی و ملموس باشد و از اتکای صرف به احساسات و برداشت‌های شخصی که ممکن است تحت تأثیر عواملی مانند خستگی، پیش‌داوری یا فشارهای محیطی قرار گیرد، پرهیز کند. در نهایت، این رویکرد است که به استحکام آرای قضایی و اعتبار آن‌ها نزد مراجع بالاتر و جامعه کمک می‌کند و دادگستری را به عنوان یک نهاد معتمد و قابل اتکا تثبیت می‌نماید.

راه‌حل‌های ترکیبی و تعامل گرا

تفسیر ادله بر اساس علم قاضی

تفسیر گسترده یا مضیق ادله (مثلاً تفسیر موضوع قسم) بر مبنای علم حاصل از پرونده در این بحث مدنظر است. در میانه میدان

پُرپیچ و خم دادرسی، هنگامی که قاضی با صحنه تعارض میان علم شخصی خود و ادله عینی و قانونی روبرو می‌شود، یکی از ظریف‌ترین و عمیق‌ترین راهکارهایی که در اختیار دارد، «تفسیر ادله بر اساس علم قاضی» است. این روش، نه یک تقابل مستقیم و خاموش کردن صدای ادله دیگر، که یک هماهنگی هوشمندانه و انعطاف‌پذیر است. در حقیقت، قاضی به عنوان یک مفسر فعال ظاهر می‌شود که به جای رد مطلق ادله حاضر، به بازخوانی، تدوین و فهم دوباره آن‌ها می‌پردازد. این فرآیند، ریشه در این واقعیت دارد که ادله به خودی خود و در خلأ معنا پیدا نمی‌کنند، بلکه در بستر یک پرونده و در کنار انبوهی از قرائن، شرایط خاص و اهداف طرفین قرار می‌گیرند. یک سند، یک گواهی یا حتی یک نظر کارشناسی، ممکن است در نگاه اول معنایی ساده و سراسر داشته باشد، اما وقتی زیر ذره‌بین علم قاضی قرار می‌گیرد، ابعاد پنهان، ابهامات یا حتی معانی متضادی از آن استخراج شود. علم قاضی در اینجا به عنوان یک چراغ راهنما عمل می‌کند که بر زوایای تاریک داستان می‌تابد و به قاضی اجازه می‌دهد تا ادله را نه به صورت مجزا، که به صورت یک پازل به هم پیوسته ببیند و تکه‌های ناهمخوان را در کنار هم معنا کند. برای نمونه، فرض کنید دو شاهد عادل و معتبر در مورد وقوع یک حادثه در ساعت خاصی شهادت می‌دهند. این شهادت، به عنوان یک دلیل قوی و عینی در پرونده وجود دارد. اما قاضی، بر اساس مشاهدات خود از محل حادثه، شرایط نوری، فاصله‌ها و یا حتی اظهارات غیررسمی دیگری که در پرونده موجود است، به این علم می‌رسد که شهادت این شهود، با توجه به زاویه دید آن‌ها، نمی‌تواند کاملاً دقیق باشد. در اینجا، قاضی به سادگی شهادت را رد نمی‌کند. بلکه آن را "تفسیر" می‌کند. ممکن است نتیجه بگیرد که شهادت آن‌ها در اصل درست است، اما در تعیین زمان دقیق حادثه، به دلیل شرایط خاص، دچار خطای سهوی شده‌اند. یا ممکن است استدلال کند که شهادت آن‌ها تنها بخشی از ماجرا را روایت می‌کند و بخش دیگر،

که توسط علم قاضی آشکار شده، تکمیل‌کننده داستان است. اینجاست که علم قاضی، به عنوان یک قطب نما، جهت درست خوانش ادله را نشان می‌دهد.

این روش تفسیری، دارای چندین پایه و اساس است. نخست، آن که قاضی به عنوان عالی‌ترین مرجع تفسیر در پرونده شناخته می‌شود. او کسی است که همه ادله را در کنار هم دیده، صداقت طرفین را سنجیده و فضای کلی ماجرا را درک کرده است. بنابراین، تفسیر او از یک دلیل خاص، می‌تواند بسیار غنی‌تر و واقع‌بینانه‌تر از تفسیر خشک و تحت‌اللفظی باشد. دوم، این که تفسیر بر اساس علم، یک فرآیند کاملاً استدلالی و قابل ارائه است. قاضی موظف است در حکم خود به صراحت توضیح دهد که چگونه و بر پایه چه قرائنی، به چنین تفسیری از ادله دست یافته است. برای مثال، می‌نویسد: «با توجه به علم حاصل شده برای این دادگاه از معاینه محل و تطبیق آن با اظهارات شاهد الف، به این نتیجه می‌رسم که مقصود شاهد از گفتن فلان جمله، عکس آن چیزی بوده که در نگاه اول به نظر می‌رسد.» این شفافیت، هم از خودرأیی قاضی جلوگیری می‌کند و هم امکان نظارت مراجع بالاتر را فراهم می‌سازد.

سوم، این روش، در بسیاری از موارد از بروز تعارض آشکار جلوگیری می‌کند. به جای آن که قاضی بگوید «من علم دارم، پس این شهادت نادرست است»، می‌گوید «این شهادت درست است، اما معنایش این است که من فهمیده‌ام». این رویکرد، احترام به ادله قانونی را حفظ می‌کند، در حالی که راه را برای اعمال علم قاضی باز می‌گذارد. این همان هنر قضاوت است: یافتن هماهنگی در میان ناهماهنگی‌ها. قاضی مانند یک رهبر ارکستر است که نوای سازهای مختلف (ادله) را به گونه‌ای هماهنگ می‌کند که در نهایت کشف حقیقت می‌شود.

با این حال، این قدرت تفسیری نیز باید در چارچوب منطقی، انصاف و قانون اعمال شود. تفسیر قاضی نمی‌تواند به تحریف

واضحات بینجامد. او نمی‌تواند معنایی کاملاً متضاد با صریح‌ترین الفاظ یک سند یا شهادت را به آن نسبت دهد، مگر آن که قرائن بسیار قوی و قطعی برای چنین تفسیری وجود داشته باشد. در واقع، علم قاضی باید به عنوان یک کلید برای گشودن قفل ابهامات به کار رود، نه به عنوان یک چکش برای شکستن ادله محکم. اگر ادله آن‌قدر صریح و قوی باشند که هیچ فضایی برای تفسیر متفاوت باقی نگذارند، قاضی باید پایه علم خود را مجدداً واریسی کند. شاید این علم، بیشتر به یک ظن قوی شبیه باشد تا یک یقین قطعی. در این صورت، تکلیف واضح است: تقدم با ادله صریح و قاطع است.

استفاده از کارشناسی به عنوان ابزار تکمیلی علم قاضی:

استفاده از نظر متخصصان برای عینیت بخشیدن و مستندسازی علم شخصی قاضی در این مبحث مدنظر است. در مسیر پیچیده‌ی کشف حقیقت که قاضی در هر پرونده آن را طی می‌کند، گاهی علم شخصی او که از ترکیب نشانه‌ها، دیده‌ها و تجربه‌هایش شکل گرفته، با ادله‌ی عینی و مستند موجود در پرونده در تعارض قرار می‌گیرد. در چنین موقعیت‌های حساسی، که قاضی نه می‌خواهد به صرف احساس درونی خود اکتفا کند و نه می‌تواند ادله‌ی ظاهراً معتبر را نادیده بگیرد، بهره‌گیری از «کارشناسی» به عنوان یک ابزار تکمیلی و علمی، می‌تواند همچون پلی باشد که بر شکاف میان علم قاضی و سایر ادله می‌زند. کارشناسی در اینجا نه به عنوان جایگزین علم قاضی، که به عنوان گسترده‌ی دست او و تقویت‌کننده‌ی بینش او عمل می‌کند. قاضی ممکن است به دلیل دیدار بی‌واسطه از جایگاه رخداد بزهکاری یا با توجه به گونه‌ی آسیب‌های واردشده به متهم، به این گمان نیرومند برسد که اتفاقی متفاوت از آنچه در گزارش‌ها آمده، روی داده است. اما این گمان، هرچند نیرومند، هنوز به اندازه‌ی یقین قطعی نرسیده و نیازمند پشتوانه‌ای عینی و علمی است تا هم به علم خود اطمینان بیشتری یابد و هم بتواند آن را در حکم قضایی خود به گونه‌ای استدلال‌پذیر و قابل دفاع بیان کند. اینجاست که دستور به

کارشناسی صادر می‌شود. کارشناس، با دانش تخصصی و ابزارهای علمی خود، می‌تواند زوایای پنهان ماجرا را روشن کند که از چشم غیرمتخصص پنهان می‌ماند. برای نمونه، قاضی ممکن است با نگرستن به حالت خودروی آسیب‌دیده، به این علم برسد که تندی خودرو بیش از آنچه راننده ادعا می‌کند بوده است. اما این علم، مبتنی بر دیدار ظاهری و تجربه‌ی شخصی است و ممکن است در برابر ادعای راننده و گواهانی که خلاف آن را گواهی می‌دهند، پایداری نیاورد. اما وقتی قاضی، موضوع را به یک کارشناس فنی می‌سپارد، کارشناس با واری اندازهی فرورفتگی سپر، پراکندگی شیشه‌ها و اثر لاستیک روی آسفالت، می‌تواند با سنجش‌های علمی، تندی نزدیک به خودرو را معین کند. گزارش کارشناس، در این حالت، علم شخصی قاضی را تبدیل به یک «علم پشتیبان‌دار و عینی» می‌کند. این گزارش، دیگر یک احساس درونی نیست، بلکه دلیلی است ملموس و قابل ارائه که هم می‌تواند پایه‌ی علمی استواری برای حکم قاضی باشد و هم ابزاری است برای قانع کردن طرفین دعوا و حتی مراجع بالادستی که شاید در آینده به پرونده رسیدگی کنند.

نکته‌ی کلیدی در این فرآیند، کنش فعال قاضی با دیدگاه کارشناس است. قاضی نباید دیدگاه کارشناس را کورکورانه و بدون اندیشه بپذیرد. بلکه باید آن را در کنار سایر ادله و علم شخصی خود قرار دهد و با نگاهی ژرف‌نگر بسنجد. گاهی ممکن است دیدگاه کارشناس، کاملاً پشتیبان علم قاضی باشد که در این صورت، تعارض به زیبایی حل می‌شود. گاهی نیز ممکن است دیدگاه کارشناس، بخشی از علم قاضی را تأیید و بخش دیگر را رد کند که در این صورت، قاضی باید علم خود را درست و تعدیل کند. حتی در موارد نادری، ممکن است دیدگاه کارشناس کاملاً مخالف علم قاضی باشد. در اینجا، قاضی باید بیشترین دقت و تأمل را به خرج دهد. نخست باید واری می‌کند که آیا این تعارض برآمده از نادرستی علم اوست یا ممکن است خود دیدگاه کارشناس دارای

اشکال باشد؟ آیا کارشناس از همه داده‌های نیازمند برخوردار بوده است؟ آیا از روش‌های علمی درست بهره برده است؟ اگر قاضی پس از این واری، همچنان به علم خود اطمینان داشت، می‌تواند با آوردن دلیل‌های استوار و قانع‌کننده، از دیدگاه کارشناس گذر کند و حتی دستور به کارشناسی دوم بدهد. اما باید توجه داشت که رد دیدگاه کارشناس بدون ارائه‌ی دلیل متقن و قانع‌کننده، می‌تواند حکم قاضی را در معرض اعتراض جدی قرار دهد. از این رو، بهره‌گیری هوشمندانه از کارشناسی، هنر قاضی را در رهبری پرونده نشان می‌دهد. کارشناسی می‌تواند وسیله‌ای برای دگرگونی علم شخصی به دلیلی عینی، ابزاری برای زدودن ابهامات تخصصی و در پایان، راهکاری برای پذیرفت‌سازی و تقویت حکم قاضی باشد. این فرآیند، تعارض میان علم قاضی و ادله‌ی دیگر را نه از راه زدودن یکی از آنها، که از راه آمیختن و تکمیل آنها حل می‌کند. در واقع، کارشناس، یاور قاضی در رسیدن به حقیقت است. دانش تخصصی کارشناس، بینش عمیق‌تری به قاضی می‌دهد و علم او را از حالت ساده‌نگری و ظاهربینی خارج می‌کند. از سوی دیگر، قاضی نیز با در نظر گرفتن همه جنبه‌ها و با تکیه بر تجربه‌ی قضایی خود، می‌تواند گزارش کارشناس را در متن کلی پرونده قرار دهد و از تفسیر نادرست یا بیرون‌رفت از موضوع آن جلوگیری کند. این همکاری دو سویه، در پایان به برون‌داد عادلانه‌تر و مستدل‌تری می‌انجامد که هم حقیقت را بیشتر نمایان می‌سازد و هم اعتماد همگانی به دقت و انصاف دستگاه قضایی را افزایش می‌دهد.

نتیجه‌گیری

نظام حقوقی ایران در این زمینه، راه میانه و متعادلی را در پیش گرفته است. از یک سو، به قاضی این اختیار و توانایی را داده که بر اساس یقین شخصی خود تصمیم بگیرد و از سوی دیگر، با قراردادن چارچوب‌ها و محدودیت‌های دقیق، از خودرأیی و تفسیرهای سلیقه‌ای جلوگیری کرده است.

می‌تواند با بهره‌گیری از نظر کارشناس، علم شخصی خود را به سطح عینی‌تر و مستندتری برساند یا با تفسیر درست ادله، راهی برای هماهنگ‌سازی آن‌ها با علم خود بیابد. این کار، هم به کشف حقیقت کمک می‌کند و هم از بروز تعارض‌های غیرضروری جلوگیری می‌نماید.

در پایان، باید پذیرفت که هیچ‌یک از ادله اثبات به تنهایی کامل و بی‌نقص نیستند. ارزش و اعتبار هر یک از آن‌ها به شرایط خاص پرونده وابسته است. نقش قاضی، همانند رهبر یک ارکستر است که باید با در نظر گرفتن همه جوانب، ادله مختلف را به گونه‌ای هماهنگ کند که به کشف حقیقت و اجرای عدالت بینجامد. این تعادل ظریف میان علم شخصی قاضی و ادله عینی، در حقیقت جلوه بلوغ نظام قضایی ما است که هم به قاضی اعتماد کرده و هم با قرارداد چارچوب‌های دقیق، از این اعتماد سوءاستفاده نشود.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The foundational architecture of the Iranian legal and judicial system, which draws heavily upon Imami jurisprudence, frequently encounters a complex methodological and practical conflict between the personal, inner knowledge of the judge (*Ilm al-Qadi*) and traditional, established means of proof such as testimony (*Bayyinah*), oath (*Qasam*), and confession (*Iqrar*). This comprehensive study delves deeply into this intersection, exploring how modern judicial proceedings navigate the intricate tension between an “evidence-centered” paradigm, which prioritizes predictability, transparency, and strict adherence to written statutory law, and a “judge-centered” paradigm, which emphasizes the inner conscience, flexibility, and the

اصل نخست آن است که علم قاضی هنگامی می‌تواند بر دیگر ادله اثبات چیره شود که به مرحله قطعیت و یقین رسیده باشد. این علم نباید صرفاً یک گمان قوی یا احساس شخصی باشد، بلکه باید از چنان استواری و شفافیتی برخوردار باشد که قاضی بتواند آن را در دادگاه به صراحت بیان کند و دلایل و مستنداتش را نیز به طور کامل در پرونده درج نماید. این شفافیت، هم امکان نظارت قضایی را فراهم می‌آورد و هم به طرفین دعوا این فرصت را می‌دهد که در برابر آن از خود دفاع کنند.

اما هنگامی که علم قاضی به این مرحله از قطعیت نرسد، باید به سراغ ادله قانونی و معتبری چون بینه، سوگند، اقرار و اماره رفت. این ادله، به دلیل داشتن پشتوانه قانونی و عینی، مبنای مستحکم‌تری برای صدور حکم به شمار می‌روند. در اینجا، قاضی نمی‌تواند به صرف تمایل شخصی یا برداشت خود، این ادله را نادیده بگیرد. برای نمونه، اگر دو شاهد عادل بر موضوعی گواهی دهند، ولی علم قاضی در حدی نباشد که با آن مقابله کند، باید به همان گواهی عمل نماید.

راهکار هوشمندانه‌ای که نظام قضایی ما پیش پای قاضی گذاشته، استفاده از ابزارهایی مانند کارشناسی و تفسیر ادله است. قاضی

ultimate pursuit of objective truth. Historically, classical proofs have dominated the procedural landscape, creating a rigid framework for truth discovery; however, the judge's knowledge has persistently operated as an undercurrent principle capable of overturning these established proofs when they conflict with undeniable reality. In contemporary practice, courts often face critical dilemmas where an adjudicator, guided by profound personal certainty derived from case documents and circumstantial evidence, is compelled to reject legally complete testimonies or disregard coerced confessions. This dynamic raises profound questions about the limits of judicial discretion, the possibility of reconciling judicial conscience with rigid statutory texts,

and the mechanisms through which modern judges exercise independent legal reasoning (*Ijtihad*) without falling into arbitrary subjectivism. By utilizing a descriptive-analytical methodology rooted in extensive library research, the article investigates whether the judge's knowledge serves as an entirely independent legal proof or merely acts as an epistemological tool for doubting other evidence, ultimately examining how judges rely on their inner conviction while maintaining adherence to mandatory legal frameworks (Mohammadi, 2009).

To fully comprehend the contemporary legal dynamics surrounding this evidentiary conflict, it is essential to trace the jurisprudential roots of *Ilm al-Qadi* within Imami Shi'a fiqh, which profoundly informs the Iranian judicial system. In classical Shi'a jurisprudence, there is a unanimous consensus that an infallible Imam (*Ma'sum*) possesses the absolute authority to issue judgments relying solely on personal knowledge, without needing conventional external proofs. However, for non-infallible judges, the jurisprudential discourse is deeply fractured into five distinct theoretical paradigms that dictate the permissible scope of judicial knowledge. The first theory advocates for absolute permissibility, asserting that a judge may always rely on personal knowledge across all claims and criminal cases, including offenses against divine rights (*Haqq Allah*, such as illicit relations or alcohol consumption) and offenses against human rights (*Haqq al-Nas*, such as retaliation or *Qisas*). Conversely, the second theory proposes absolute prohibition, insisting that a non-infallible judge must exclusively base verdicts on traditional formal evidence like confession, testimony, or oath, fearing the dangerous implications of unchecked subjectivism. Between these extremes lie nuanced approaches, such as the distinction allowing judicial knowledge in

divine rights but not human rights, the inverse distinction championed by jurists like Ibn Idris which permits it in human rights but not divine rights, and a final view that strictly forbids reliance on personal knowledge in the severe domain of *Hudud* punishments while allowing it elsewhere. Furthermore, the valid implementation of a judge's knowledge is inextricably linked to rigorous personal qualifications; classical scholars maintain that the judge must possess profound justice, absolute independence, and the capacity for advanced juristic inference (*Ijtihad*), ensuring that any personal certainty is grounded in profound legal mastery rather than arbitrary conjecture or emotional bias (Mohaghegh Damad, 2004).

The translation of these intricate jurisprudential debates into the statutory framework of Iranian law represents a critical evolution in the harmonization of religious doctrine and modern codified procedure, prominently enshrined in the Islamic Penal Code and the Criminal Procedure Code. Article 160 of the Islamic Penal Code systematically lists the recognized means of proof—confession, testimony, *Qasameh* (sworn oaths by relatives), and general oath—while Article 210 fundamentally revolutionizes this hierarchy by explicitly declaring that the judge's knowledge acts as a foundational basis for issuing a verdict, empowering the adjudicator to effectively set aside a formal confession or testimony if they contradict this established personal certainty. The legislator addresses the inevitable conflicts between these evidentiary modalities in Articles 212 and 213; specifically, Article 212 dictates that if a judge's knowledge structurally conflicts with other legal evidence and this inner certainty persists, the competing traditional proofs are automatically rendered invalid for that specific judge in that particular case, whereas in the absence of such overriding knowledge, the formal legal proofs maintain

their governance. The legislative framework essentially categorizes proofs into certain Shar'i proofs, probabilistic Shar'i proofs, and non-Shar'i probabilistic proofs, dictating that certain proofs universally supersede probabilistic ones due to their higher epistemological value. In cases where two certain proofs collide, the rule of mutual nullification (*Tasaqut*) applies, forcing the court to seek alternative avenues for truth discovery. This statutory structure profoundly demonstrates that the precedence of a judge's knowledge over formal evidence like testimony does not negate the inherent value of *Bayyinah*, but rather signifies the inherent flexibility of the judicial system and its capacity to embrace a diverse array of truth discovery tools to prevent miscarriages of justice (Nojavan, 2010).

In the practical arena of courtroom litigation, the abstract theoretical conflict between the judge's knowledge and traditional proofs manifests in highly complex, high-stakes scenarios that rigorously test the boundaries of judicial authority and evidentiary law. When confronting testimony (*Bayyinah*), courts frequently encounter situations where two ostensibly just witnesses testify in favor of a party, yet the judge, relying on an intricate web of circumstantial evidence, environmental clues, and forensic data, concludes that the testimony is inherently unreliable—perhaps tainted by intimidation, bribery, or sophisticated fabrication, particularly prevalent in severe criminal dossiers. Similarly, when dealing with confession (*Iqrar*), conventionally revered as the “sultan of evidence,” a judge who scientifically or contextually ascertains that the confession was extracted under immense psychological pressure, physical coercion, or stems from severe mental illness possesses the immense statutory and jurisprudential authority to categorically reject it. The conflict reaches a unique methodological pinnacle when

evaluating the oath (*Qasam*); for instance, if a defendant attempts to secure acquittal through a solemn oath, but the adjudicator possesses incontrovertible documentary evidence proving the absolute falsehood of the sworn statement, the judge is legally empowered to dismiss the oath entirely, a practice deeply rooted in classical principles such as *Al-Yamin ala niyat al-mustahlif*, which mandates critical scrutiny of the swearing party's authentic intentions (Sangalaji, 2005). Addressing this immense clash, a substantial majority of Imami jurists conclusively argue that when a judge achieves absolute, unimpeachable certainty regarding the material facts of a case, this profound judicial knowledge unequivocally takes absolute precedence over any contradictory oath, ensuring that formal religious mechanisms are not weaponized to obscure objective reality (Sha'rani, 1994) (Sheikh Saduq, 1990) (Sheikh Hurr al-Amili).

Despite the immense epistemological power granted to the judge's knowledge, the Iranian legal system implements stringent practical mechanisms and rigorous methodological constraints to prevent the catastrophic descent into unbridled subjectivism and judicial tyranny, ensuring that personal certainty does not equate to arbitrary dictatorship. The paramount safeguard against judicial abuse is the uncompromising requirement for transparent reasoning; a judge is strictly forbidden from merely stating a reliance on personal knowledge and must instead meticulously articulate, document, and explicitly write within the final verdict the precise objective reasons, forensic evidence, and circumstantial chains that culminated in this definitive cognitive certainty. This mandatory explicit reasoning serves a dual protective function: it elucidates the evidentiary logic for the litigating parties, guaranteeing their right to defense, and crucially enables stringent appellate review,

allowing higher courts, particularly the Supreme Court, to systematically overturn verdicts where a judge arbitrarily invoked personal knowledge without sufficient, undeniable objective backing (Amravani, 2011). Furthermore, the judge is practically bound to observe a logical sequence of evidentiary evaluation, treating personal knowledge as an ultimate, residual safeguard rather than a primary tool; the judge must thoroughly examine all standard legal proofs first and only pivot to overriding knowledge if the traditional evidence is blatantly insufficient, contradictory, or demonstrably false. To effectively objectify this inner certainty and bridge the gap between subjective conviction and objective reality, modern courts heavily rely on expert testimony and specialized forensic analysis, demanding that the judge actively engage with expert opinions rather than blindly accepting them; this critical interaction harmonizes personal knowledge with scientific validity, seamlessly transforming subjective belief into an unassailable, objectively verifiable legal truth.

Ultimately, the comprehensive analysis of the profound conflict between the judge's inner knowledge and traditional means of proof reveals that the contemporary Iranian legal system has ingeniously cultivated a highly sophisticated, balanced middle path that intricately harmonizes historical religious doctrine with the stringent demands of modern procedural transparency. By decisively refusing to blindly subjugate the ultimate pursuit of objective truth to the rigid, mechanical application of formal legal proofs like uncorroborated testimony, potentially coerced confessions, or deceptive oaths, the legal framework profoundly honors the profound intellectual capacity and ethical responsibility of the adjudicator. Simultaneously, by establishing rigorous, uncompromising constraints—such as the

absolute necessity for the judge's knowledge to reach the supreme threshold of undeniable certainty, the strict mandatory requirement for transparent, written justification based on objective realities, and the integration of specialized expert analysis—the system effectively neutralizes the severe dangers of arbitrary subjectivism and judicial unpredictability. In instances where the judge's inner conviction fails to achieve this exalted level of absolute certainty, the legal structure mandates a humble return to the foundational statutory proofs, strictly forbidding the dismissal of formal evidence based on mere suspicion or personal inclination. In this highly intricate evidentiary ecosystem, the modern adjudicator operates profoundly like a master orchestra conductor, tasked not with indiscriminately silencing the instruments of testimony, oath, or confession, but rather with meticulously harmonizing these diverse, sometimes discordant elements to orchestrate a final verdict that perfectly resonates with both the objective truth and the profound ideals of justice. This delicate, mature equilibrium fundamentally elevates the integrity of the judicial apparatus, ensuring the comprehensive protection of individual rights while significantly bolstering public confidence in the profound accuracy, fundamental fairness, and unwavering equitable nature of the modern legal system.

References

- Ahmadvand, K., & Zivari Mirzaei, Z. (2020). Investigating the status of the judge's knowledge and its role in criminal matters. *Qanonyar International Quarterly*, 4(16).
- Amravani, R. (2011). *Conflict of Evidence in Proving Claims*. Fekrsazan Publications.
- Ansari, M. (2006). *Kitab al-Qada*. Majma al-Fikr al-Islami.
- Arasta, M. J. (2009). *Jurisprudential and legal research series: The validity of the document and its conflict with other evidence in Iranian law and Imami jurisprudence*. Deputy of Education and Research of the Judiciary.
- Fazel Miqdad, J. A. M. b. A. (1988). *Kanz al-Irfan*. Tehran University Press.

- Haeri, S. K. (2002). *Al-Qada fi al-Fiqh al-Islami*. Majma al-Fikr al-Islami.
- Hazrat Borhani, G. (2021). Comparative study of the judge's knowledge. *Judicial Jurisprudence Findings*, 1(1).
- Hilli, J. b. H. (1988). *Shara'i al-Islam fi Masa'il al-Halal wa al-Haram* (Vol. 4). Esteghlal Publications.
- Ibn Qudamah, A. b. A. (1985). *Al-Mughni* (Vol. 9). Dar al-Fikr lil-Taba'ah wa al-Nashr.
- Kalantari, K. (2015). Jurisprudential-legal study of the judge's knowledge in Iranian criminal law. The First Conference on Jurisprudence and Judicial Law,
- Khajevand, M., & Ahmadi, M. M. (2023). Comparative study of the judge's knowledge in Imami jurisprudence and the criminal law of Iran and Europe. *Scientific Journal of Supervision and Inspection*, 17(64).
- Khaleghi, A. (2015). *Criminal Procedure* (Vol. 2). Institute for Legal Studies and Research.
- Khamenei, S. A. (2008). *Ajwibah al-Istifta'at* (Vol. 3). Al-Huda International Publications.
- Khomeini, R. (2000). *Tahrir al-Wasilah* (Vol. 2). Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Mohaghegh Damad, S. M. (2004). *Topics in the Principles of Jurisprudence*. Center for the Publication of Islamic Sciences.
- Mohammadi, A. (2009). *Principles of Inference in Islamic Law*. Tehran University Press.
- Movahedi, J. (2016). *Epistemological foundations of criminal procedure in Imami jurisprudence, Iranian statutory laws, and European law* [Islamic Azad University, Science and Research Branch, Faculty of Law]. Tehran.
- Najafi, M. H. (1983). *Jawahir al-Kalam* (Vol. 40). Dar Ihya al-Turath al-Islami.
- Nojavan, A. (2010). *The Role of the Judge in Proving Civil Claims*. Jangal, Javdaneh.
- Sangalaji, M. (2005). *Judgment in Islam*. University Press.
- Sha'rani, A. (1994). *Al-Madkhal Ila Azb al-Manhal*. Global Congress of Shi'ism.
- Sheikh Hurr al-Amili, M. b. H. *Wasa'il al-Shia Ila Tahsil al-Sharia*. Ihya al-Turath al-Arabi.
- Sheikh Saduq, M. b. B. Q. (1990). *Man La Yahduruhu al-Faqih*. Dar al-Sa'b.